

پیاس الدین و عمدان القیری

استوانه‌های یقین

یاد نامه

شهید مظلوم

حاج شیخ ابوالحسن

کریمی



موسسه مطالعات مدنی اسلامی ایلان

www.ranegesheman.ir

۴
فیض
مظلوم

بسم الله الرحمن الرحيم

" مقدمه "

عن أمير المؤمنين على (ع) : ان من صرحت له العبر عما بين يديه من المثلات ، حجزته التقوى عن تفحيم الشبهات . (از خطبه -

۱۶ نهج البلاغه)

کسی که اندرزها و وسائل تجربه ، کنفرهای پیشازویش را برابر وی آشکار بسازد ، خویشتن داری و تقوى او را از تجاوز و ارتکاب اشتباهات جلوگیری می کند .

بعد از سپاس بیکران بد درگاه خالق حکیم که توفیق انتشار چهارمین نشریه از سری جزوای فریاد مظلوم فراهم گردید این جزوی تحت عنوان " استوانه یقین " شامل دو گفتار ارجمند شهید مظلوم گیلان پیر حاج شیخ ابوالحسن کریمی است که در دو نقطه عطف حساس از تاریخ خونبار انقلاب اسلامی در گیلان ایراد گردید .

موسسه شهید پزگوار در این دو سخنرانی با ایان ویژگیهای ضروری گیلان رهبری اسلامی و دریافت های ایمانی صحابه صالح پیامبر اسلام با استناد به خطبه های بلیغ و عمیق نهج البلاغه امیر المؤمنین على (ع) در تشریح مقام والا و رفیع اهل بیت عصمت و طهارت در برابر سایر مدعیان مقام ولایت و خلافت ، می کوشد تا رهتوشمای از بصیرت و تقوى برای رهروان صادق ولایت در جامعه ما جهت پیمودن راه تهییه و فراهم نماید . و در این رهگذر مخاطبین را به حقایق تلخ و شیرین در بستر جاری تاریخ تنبه میدهد تا باشد که سراب و دورنمای کاذب سامری ها دیگر بار ساده نگران بنی اسرائیلی را نفریبد و سامری گونه های اسلام و انقلاب گوساله طلائی هوی پرستی و جاه طلبی خود را در موضع

برای او فرصت مناسبی بود تا با چهره‌های مقاوم و ممتاز از روحانیت مبارز همچون مرحوم آیت‌الله ربانی شیارزی، حجج‌اسلام اکبر هاشمی رفسنجانی، محمد جعفری لنگرودی و ... از نزدیک آشنا شود و بر توان مقاومت مقدسش در پیکار با رژیم ظالم پهلوی بیفزاید.

اودر زندان علاؤه بر مطالعات قرآنی و اجتماعی رکوردهای جدید و بیادماندنی از مقاومت در ابعاد مکتبی بیادگار گذاشت. همزم او

حاجت‌الاسلام عجفری در این مورد می‌گوید:

سباست این کشور پهناور سایه^۱ یکانه کسی که فریاد تکبیر را از قشر دیوارهای ضخیم زندان به چهارسوی زندان روانه کرد قهرمان شهید ما کریمی بود. در سال ۵۵ و در تمام سال‌ها اذان گفتن در زندان ممنوع بود، اما این شهید کریمی قهرمان ما بود اول صبح که می‌شد بدون هراس از شکنجه‌گلان شاه، انگشت بگوش با تمام وجودش، فریاد تکبیرش بلند بود! هراس و وحشت از شکنجه دشمن نداشت، حتی در زندان نماز بشش ترک نمی‌شد.

شهید کریمی در همان سال‌های تحصیل دانشگاهی به تناسب رشته تخصصی در موضوع اقتصاد بنای آشنا و آگاهی با مبانی اقتصاد اسلامی در نزد اسلام‌شناسان خیبر حوزه‌ای با شهید مظلوم آیت‌الله دکتر بهشتی آشنا می‌شود و در محضر ایشان به کسب معارف دینی می‌پردازد. همچنین در همین دوره با شرکت در جلسات تفسیر قرآن عالم مجاهد آیت‌الله سید محمود طالقانی در مسجد هدایت تهران توفیق می‌یابد تادر پرتو حیات‌بخش قرآن شنگی روحی خود را برطرف سازد و با کسب رهنوشه‌های وزین قرآنی خود را برای ادامه مبارزه با طاغوت درون و بروون بیش از پیش آماده و مهیا سازد.

آخرین بار در بهار سال ۱۳۵۷ در آستانه نهضت عظیم اسلامی ملت ایران به رهبری امام خمینی در پی ایراد یک خطابه شورانگیز بیداری آفرین درگانون ولی‌عصر مسجد جامع آستانه اشرفیه در افشار جنایات رژیم شاه، توسط مامورین ساواک دستگیر و پس از بازجویی‌های

وصایت و امامت منصوص علی‌ننهاده و به مردم ظاهریین قالب نکنند و با تحقیق مردم در پناه جستن ریاکارانه به لوای توحید درب خانه پیامبر و مهبط‌وحی را به‌گاه‌گل نگیرند و پوستین اسلام را با خانه‌نشینی مجدد علی (ع) وارونه نیوشنند.

اینک برای آشناهی بیشتر با سیمای تابناک شهید، مختصری از زندگانی کوتاه و پرپارش را مذکور می‌شویم:

شهید مظلوم گلستان حاج شیخ ابوالحسن کریمی در مرداد ماه سال ۱۳۲۷ هجری شمسی در خانواده‌ای متدين از قشر متوسط جامعه‌در شهرستان لاهیجان دیده به جهان گشود. بعد دینی سخیحت او در کانون خانواده‌ی بی‌ریزی وسیس با شرکت در ماحفل حسینی و انجمن‌های دینی قوام و شکل گرفت ایمان و تنهاد بارز وی به شاعر دینی او از سایره‌مکان وی متمایز ساخته بود. سینی بلوغ او مصادف با نهضت عظیم اسلامی روحانیت بربری قائد اعظم امام خمینی بود و او که از بد و تکلیف مقدل حضرت امام بود مبارزه با طاغوت و دخول در سیاست منبعث از دیانت را فرض می‌دانست و از این‌رو در ابلاغ اندیشه‌ها و نقطه‌نظرات دینی و سیاسی معظمه به افتخار جامعه درین‌نمی‌ورزید. در سال ۱۳۴۶ پس از اخذ دیپلم ریاضی باموقتی در کنکور سراسری به دانشگاه تهران راه یافته و در رشته ریاضی وسیس اقتصاد دانشگاه تهران مشغول به تحصیل می‌شود. در کنار تحصیل به فعالیت‌های فوق برنامه در جمع دانشجویان مذهبی به فعالیت‌های دینی و سیاسی می‌پردازد. در اولین تجربه مبارزاتی در اوخر سال ۱۳۴۶ به‌جرم شرکت در تظاهرات تشیع جنائزه غلام‌رضا تختی توسط ساواک دستگیر و مدتی در زندان قزل‌قلعه‌زندانی می‌گردد. بعد از آزادی از زندان برای بار دوم در سال ۱۳۵۰ بعلت ادامه فعالیت‌های ضد رژیم و تکثیر اعلامیه‌های امام خمینی در بین دانشجویان در مخالفت با بیانی جشن‌های کشور برپاده دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی در خوابگاه دانشجویی امیرآباد دستگیر و مدتی بدین خاطر محبوس می‌گردد. این‌بار زندان

مدیریت مکتبی و هوشیاری انقلابی

اولیه در مرکز سواک لاهیجان بمدت ۶ ماه در سخت‌ترین شرایط روحی در زندان عمومی رشت محبوس می‌گردد که نهایتاً در آبان همان سال بر اثر افزایش حرکت‌های مردمی از زندان آزاد می‌شود. او پس از آزادی بدون کوچکترین ترشم و انعطافی، مصمم و قاطع به صفوں رو به رشد نهضت اسلامی مردم می‌پیوندد و با ایراد خطابهای مهیج و آگاهی‌بخش خود درتظاهرات عظیم و تاریخی عاشورا و اربعین سال ۱۳۵۷ شمسی نقاط عطف شکوهمندی در تاریخ مبارزات اسلامی مردم گیلان به یادگار می‌گذارد.

در فردای پیروزی انقلاب اسلامی در شرایطی که ناصر النقاطی و چپگرا بویژه فدائیان خلق شاخد گیلان با تکیه به شهادت سلحانه ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ فدائیان خلق به پاسگاه سیاهل بعنوان نقطه عطف مبارزات سلحانه چپگرایان با رژیم شاه، یادگرده و می‌کوشیدند از آن به متابه سوئه داغ و مهیجی برای جذب و جلب نیروهای سیاسی در منطقه گیلان بهره‌برداری نمایند و ازرهگذر تبلیغات مبالغه‌آمیز در اطراف این واقعه به عنوان "حمامه سیاهکل" برای خود مشروعیت نسبی کسب نموده تا بدینوسیله موجودیت سیاسی و تشكیلاتی خود را ابتدا در منطقه تثبیت و تحکیم نمایند و خود را برای روپاروئی بعدی با حاکمیت نوبای انقلاب از جهت ذهنی و عینی آماده نمایند. شهید کریمی حسب پیشنهاد شورای انقلاب اسلامی شهرستان لاهیجان و تصویب وزارت کشور به سئولیت فرمانداری شهرستان لاهیجان با چهارصد پارچه‌آبادی و بخش‌های دیگر تابعه سیاهکل و آستانه اشرفیه و بندر کیاشهر منصب گردید.

در این هنگام غیر از لاهیجان دیگر شهرها و بخش‌های گیلان در آتش خودخواهی‌ها و کینه‌توزیهای گروهکها از سوئی و بی‌کفایتی و بعض‌اً بسوئی تدبیر استاندار غیر مکتبی و ملی مآب وقت گیلان از سوی دیگرمی سوخت و بشدت رنج می‌برد. و حتی در یک مورد زنجیره توطنده کردستان و گنبد و خوزستان به بندرانزلی هم سرایت می‌کند و

زنگهای خطر بیخ گوش مرکز بتصا درمی‌آید. تا اینکه شهید مهندس علی انصاری به استانداری گیلان منصب گردید. بنا به تقاضای استاندار جدید و مصلحت اندیشه شهید قدوسی، شهید کریمی با حفظ سمت فرمانداری از سوی آیت‌الله قدوسی دادستان کل انقلاب، در فروردین ۵۹ به مقام دادستانی کل انقلاب گیلان منصب می‌شود. شهید کریمی پس از مدتی با شناسائی ریشه‌های شیطنت و دستگیری عوامل اغتشاشات گروههای ضد انقلاب در محیط‌های اداری و کارگری و کوتاهه که دست محتکرین از بازار نظام اسلامی را در گیلان تثبیت و گروههای را بتندریج از ادامه توطئه‌ها باز می‌دارد. او در دوران پر تلاطم حاکمیت لیبرال‌ها توطئه‌های متعدد گروههای بویژه منافقین را با درایت و تدبیر خاص خود با دادن آگاهی‌های لازم به توده‌های مردم و به میدان آوردن نیروهای حزب‌الله‌ی در هم می‌شکند و ایده‌های آنان را یکی پس از دیگری به کابوسی تلخ تبدیل می‌نماید. چنانکه نماینده آیت‌الله العظمی مفتخری در دانشگاه تهران، آیت‌الله محفوظی در این باره می‌گوید: "این ابوالحسن کریمی شاید هنوز چهره‌اش برای شما ناشناخته باشد و هنوز این شهر و اطراف ابوالحسن کریمی را خوب نشناخته باشد، من گوشای را می‌گویم و می‌گذرم، آن روزی که درست فرمانداری بود در پست دادستانی بود یک مرد ساده در کمال اSadeghi حوتک می‌گردید اما آخنان "اشداء علی الکفار" مصادق واقعی آیه "محمد رسول الله والذین معد اشداء علی الکفار" با کفار سخت بود، شما اهل این شهر شیطان کوه را فراموش کرده‌اید دکه‌های بود، کونیستها را فراموش کردید؟ کی بود توانست جلوی اینها را بگیرد کونیستها را فراموش کردید؟ کی بود توانست جلوی اینها را بگیرد حزب‌الله‌ها و در رأس حزب‌الله‌ها، ابوالحسن کریمی بود. بنده باید بگویم: روحانیون این شهر عمامه بسرهای این شهر، این (شهید) عمامه نداشت اما خدمت به عمامه شما کرد. مگر همین‌ها نبودند ناسزا می‌گفتند. اینها بی‌احترامی می‌کردند، آبروها می‌بردند اما ابوالحسن کریمی سینه را سپر کرد جلوی همین‌ها ماند و بالآخره صدای همه

* اینها را در سینه‌های شان خفه کردند .
عملکرد اقتصادی

او در موضع دادستانی انقلاب در مبارزه با خواستین و متوفین هوسان و در استمرار حاکمیت قسط اسلامی حسب مصوبات شورای انقلاب با واکداری اراضی غصبی طاغوت‌چهای فراری و اراضی زراعی رها شده به زارعین و دهقانان ستمدیده و شلاق خورده با قاطعیتی علی‌گونه اقدام کرد و از این‌راه توانست موضع مستکر سبز و مستضعف‌نواز اسلام محمدی را در برابر دیدگان منتظر محرومین منطقه تحقق بخشدید و بدینوسیله حریبه دروغین دفاع از رنجبر و بزرگ را از دست چپکاریان و منافقان خارج کرده و توطئه‌های تبلیغاتی آنان را چنین سازد هرجند که بعدها تاوان و پاداش این خدمت را از جامیان بی‌نام و نشان مستکبران دریافت کرد .

اواسط زمستان سال ۱۳۶۰ بعد از ثبت اسناد انقلاب و آرامش سیاسی که راهها صاف می‌شود ناگاه موانع جدیدی پدیدار می‌شود . مجموعه‌ای ناهمگون مرکب از بازیگران کهنه‌کار سیاسی و ساده‌اندیشان عاقیب طلب که از سوی مشتی افراد مشکوک سیاسی و مالی حمایت می‌شند طلیکارانه وارد صحنه شده و با بی‌اعتنایی به بیانی ارزشی اسلام و انقلاب در صدد حذف نیروهای صادق و مخلص حزب‌الله برآمدند و جون حضور شهید کریمی رادر موضع قدرت قضائی سد بزرگی برای مقاصد جبهه‌ای و فرقه‌ای خود تشخیص دادند نوک تیز مخالفت‌ها و کارشکنی‌ها را متوجه شخصیت و شخص وی می‌نمایند تا عاقبت او را در مرحله اسفند ۶۰ و پائیز ۶۱ از صحنه خدمت کار می‌زنند .

شهید کریمی مدت کوتاهی در دانشگاه گیلان به تدریس می‌پردازد تا اینکدتر اواخر سال ۱۳۶۲ برای تداوم حرکت دینی و سیاسی خود راهی حوزه علمیه قم بزرگ پایاگه تشیع جعفری می‌گردد . هجرت شهید کریمی از گیلان به قم یک رفقن ساده نبود بلکه به تمام معناه یک هجرت بود . او کدمی‌دید ماندن در اینجا حساسیت بعضی‌ها را بر

می‌انگیزد و فریادشان را بلند می‌کند و موجب می‌شود مردم به علت عدم آگاهی‌لازم از ماهیت این اختلافات آنرا جنگ قدرت تلقی کرده و از انقلاب و روحانیت اصلی خدای ناکرده بروگردند و همچنین از جنگ به عنوان اصلی‌ترین مستله روز بسوی سائل داخلی کشانده شوند عزم رفتن کرد با اینکه توان ماندن داشت و به دنبالش یاران و همراهان او یکی پس از دیگری بسوی میدانهای نبرد حق علیه باطل بعنی عزیمت کردند . حجت‌الاسلام هادی غفاری در تبیین علت این هجرت می‌گوید : " کریمی را در صحرای مناء (موقف حج) دیدم گفتم : چه می‌کنی ؟ گفت : چه بکنم ! مگر دیگر چیزی از ما باقی‌گذاردند ؟ گفتم : چه می‌گویند ؟ گفت : داغانمان کردن ما را کوپتند ما را کوپیدند هرچه بربان‌شان آمد نثارمان کردن اما ما ساکت و خاموش به قم رفتیم تا همه صداحارا بخوابانیم تا می‌دادا در این دوره که جنگ است فتنه برخیزد و جنگ را تحت الشاعر فرار دهد " . شهید کریمی در مدت اندکی به پشتونه‌آگاهی‌های بالایش از علوم عربی و منطق توانست تا سطح رسائل و مکاسب ارتقاء یابد و بحدی رشد نماید که تعجب و شگفتی اساتید حوزه را برانگیراند .

نهایت مظلومیت

زمینخواران وزران و وزرای وزاران با افتتاح از موقیت حاصله از کنار زدن شهید کریمی و هجرت وی به حوزه علمیه قم با پشتیبانی دلالان قضائی علیه او در دادگستری اقامه دعوی می‌نمایند تا اینکه سرانجام حاج شیخ ابوالحسن کریمی این فریاد رسانی مستضع‌فان در بهمن‌ماه ۱۳۶۳ به اتهام تقسیم اراضی رها شده مالکین از فرنگ برگشته از حوزه علمیه قم به دادسرای عمومی تهران احضار و بازداشت می‌گردد آن هم در میان کسانی که بجرائم رشوه‌خواری ، قاچاق و فحشاء به زندان افتاده بودند .

بیگناهی کم گناهی نیست در دیوان عشق
یوسف از دامان پاک خود بمزنдан رفته است

شهادت مظلومانه

سرانجام در غروب ۱۳ فروردین ۱۳۶۵ شب پرستان منافق از لانه‌های تنگوتاریک خود ببرون خزیده وبا اغتنام از غیبت مردم در پناه تاریک ش قامت استوار نمادی قسطو عبد صالح خدا حاج‌شیخ ابوالحسن کریمی باور صادق محروم و فربادرسای مظلومان را که طبق عادت دیرین به تنهاشی از مطبوعاتی فتح بسوی منزل مراجعه میکرد در کنار معبد توحید "مسجد تکیه" آماج رگیار گلوله‌های نفاق قرار میدهدند تا بزعم خود با درهم‌شکستن قامت استوار وی انتقام شاه و شاهپرستان و سیاست این کشور بهناور سازشکاران را یکجا از او بگیرند ولی اودر کمال عرفان و استقامت دربی اصابت گلوله‌ها به گلو و مفر و بازو با وضوی خون به نفاث عشق می‌ایستاد و در محراب سرخون سر به سجده شکر می‌گذارد و فرت و رب‌الکعبه گویان نفس تنگ تن را در هم شکسته و بسوی عالم ملکوت بال و پر می‌گشاید.

محبوب من از دلت صفا می‌خیزد تفسیر محبت خدا می‌خیزد
با زمزمه فرت و رب‌الکعبه از سجده خونین تو لا می‌خیزد
واین چنین بود که مظلومی دیگر اور خون غلطید تا با شهادتش حقایق آرمانش را به اثبات برساند و با رسواشی و خدلان دشمنان منافق و ریاکارش زمینه خروج آنانرا از صحنه فراهم نماید. انشاء‌الله

موسسه مطالعات مبارزات
والاعقب للملتقطين

فروردین‌ماه ۱۳۶۷ هجری شمسی

سلسله انتشارات سناد مردمی

بزرگداشت شهادت مظلومانه سردار حزب‌الله‌گیلان

حاج‌شیخ ابوالحسن کریمی

من سخنرانی برادر ابوالحسن کریمی کاندیدای حزب‌الله در انتخابات میان دوره‌ای رشت در تاریخ ۱۸ آذرماه ۱۳۶۱ که از روی نوار پیامده شده است.

صل على محمد، بوی بهشتی آمد و
اعوذ بالله من الشیطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله الاول بلا اول كان قبله والآخر بلا آخر يكون بعده، الذى قصرت عن روبيه ابصار الناظرين، و عجزت عن نعته اوهام الواصفين، والصلوه والسلام على عبده و رسوله نبی الرحمن حبیب الله العالمین ابی القاسم المصطفی محمد صلوات الله و سلامه على على و عله اولاده المعصومين والحسن والحسین و على بن الحسن و محمدبن علی و جعفرین محمد و موسی بن جعفر و على بن موسی و محمدبن علی و على بن محمد والحسن بن علی والحمد لله القائم المهدی (صلوات) ائمه الہدی و المعصومین و على امتدادات الوجوییه في القرون والاکثار والاسیما الامتداد

المعاصر الامام خمینی (صلوات) و بعد قال على عليه السلام :
"زرعوا الفجور، و سقوف الغرور، و حصدوا الشبور، لا يقايس بالله محمد (صلی الله علیه و آله) من هذه الامه احد، ولا يسوی بهم من جرت نعمتهم ابداً" هم اسس الدين، و عماد الدين، اليهم يفتیء الغالى و بهم يلحق التالى، و لهم خصائص حق الولایه و فیهم الوصیه والروايه، الا ان اذرجم الحق الى اهله، و نقل الى منتقله". این عبارات از نهج البلاغه اميرالمؤمنین علی علیه السلام است بدنبال این عباراتی که درباره موقفیت آل الله و افراد خاندان رسالت بیان می‌کنند که دیشب این قسمتش را با هم درباره اش سخن گفتیم و آن عبارات این بود که: " هم موضع سره ولجا امراه و عیبه علمه، و مؤیل حکمه، و کهوف کتبه، و جبال دینه، بهم اقام احنانه ظهره، و اذهب ارتعاد فرائضه ".

بدنبال آن پایگاه و آن موقعیت در ارتباط با خاندان رسالت با آن احاطه از ولایت الهی و لیاقت اینان در خلافت و جاشیینی

خدا بر جمع مسلمین، درباره آنانیکه در مقابل اینان قد علم کردند و سعی داشتند که این موضع سر را منحرف کنند و به جایگاه ناچقی ببرند، امیرالمؤمنین علی(ع) چنین میفرماید : زرعوالفجور. اینان فجور را کشت کردند. آنانی که در مقابل با خاندان رسالت قدر بر افراشتند چنین کردند. بذر فجور، بدکاریها، آلودگی‌ها، انحرافات، باگشت از مسیر حق و از نور هدایت الهی و افتادن به جاده ضلالت را در جامعه کشت کردند. عبارت بسیار کوتاه اما بسیار همگیر و تاریخ را شامل می‌شود در رابطه با اعمال انحرافی مشرکین و کفار و منافقین، بخصوص منافقین، زیرا امیرالمؤمنین در جامعه اسلامی و ایمانی چنین بیان می‌کند از آنانی که خواستند موضع سر را از خاندان رسالت به خانواده بنی‌امیه و بنی‌العباس انتقال دهند. "هم موضع سره" اینجا حق پیدانی کند بلکه تحقیق "زعرعالفجور" است و "سقوه الغرور"، آنجا آب درخت دین، فضائل، شرف‌ها، کیفیت کتب الهی بودن کوههای استوار دین خدا بودن و داشتن خصائص مکتبی، اعتقاد صادق بخدا، ایمان مبتلور متكامل به الله، (است) اینجا آب درخت فساد، فجور، حاکمیت جو، موضع انحرافی سر الهی غرور است غرور! خودخواهی و فخر فروشی که امیرالمؤمنین در جای دیگر فریاد می‌زند: " وضعوا تیجان المفخره، می‌گوید: این ناجه‌ای غرور و افتخار و خودپسندی و خودکامگی و هواهای نفسی را فرو بنشانید. "ایهاالناس شقوا امواج الفتن بسفن النجاه و عرجوا عن طریق المفخره، وضعوا تیجان المفخره" ای مردم بشکافید موج‌های فتنه‌ها را به سفینه‌های نجات، به سوار شدن در کشتی‌های هدایت خاندان رسالت، این سفینه‌های امواج فتنه‌ها را پاره کنید و بشکافید، و از طریق منافره، دوروئی‌ها، اختلافات، شیطنت‌ها، حقدباری‌ها، تدلیس‌ها بازگردید و آنوقت وضعوا تیجان مفخره بهوش باشد این افتخارات کاذب، اسیاب غرورآفرینی برای فرعونها و نمرودها شد و آنانرا ساقط کرد. اینجا میفرماید که: و سقوه الغرور: با غرور درخت

سیاست این کشور بهناور

حاکمیت جو خود را آبیاری کردند. یعنی مایمای جز غرور نداشتند مبانی تقویتی جز خودخواهی نداشتند به تعییری دیگر، آنانیکه بر مبنای فکری‌آلوده و انحرافی از مسیر الهی در جامعه‌ای سلط می‌شوند، ایمان مجموعه وجودی‌شان دچار غرور روزافزون و تصاعدی می‌شود تا آنجا می‌رسد که خود را بجای خدا می‌بینند و آنجا می‌رسد که شدت گناه، خدا اینها را می‌گیرد و ساقط می‌کند و اخذت‌له‌لعزمه‌الاش بر اثرشدت گناه، طغیان می‌کند و احساس عزت در پیشگاه خدا می‌کند، به‌اینحال که رسید خدا این را ساقطش می‌کند! سرنوشت شاهان شاهد خوبی براین مدعاست. و "سقه‌الغرور و حصدوا الشبور": چی‌چی بدهست آوردند؟! فجور را کشت کردید درخت فجور را با غورشان آب دادند و هلاکت و ندبختی را درو کردند، جوامعی که دچار غرور شدند، مردمی که دچار خودبینی و خودخواهی شدند افرادیکه در ازواج موقعیت‌های معنوی و اجتماعی دچار غرور شدند اینان آنجه را که کشت کردند هلاکت و نابودی‌شان بوده است. آنوقت می‌فرماید که: لایقس پال محمد من هذه‌الامم احد: از اینها یعنی اینهایی که این صفات را دارند، اینهایی که (از) این تقاضاً اند هیچ‌کدام‌شان با خاندان پیامبر اکرم (ص) قابل مقایسه نیست، بیشتر از اینها را به آن محمد به خاندان رسالت مقایسه کرد، چرا؟ "ولايسو بهم من جرت نعمتهم عليه ابداً آن فردی که از خاندان رسالت نقش گرفته، درس گرفته اثیر گرفته، او هم به مقایسه اینها نمی‌آید! اینها به مقایسه او هم نباید گرفته بشوند با آنها هم همسانی نمی‌کنند. این قابل تعمق است. ولی بقدرتی اینجا می‌زان هست که انسانهای درس گرفته از آن مکتب و آن خاندان، آن اندازه برموازین متکی می‌شوند که انصراف از آن مسیر مطرح نمی‌شود و اینها با آنها نمی‌توانند همسانی در بینش و دریافت و مقاومت و خلوص و ابراز ایمان در موقع لازم بکنند. چرا؟ "هم اساس‌الدین" که این خانواده اساس دین‌بنایان دینند، ریشه دینند. قرآن در کجا نازل شد؟ در خانواده رسالت، بر پیغمبر نازل

شاهد براین قضیه است که این جور سخن می‌گوید؛ اگر اینجور بشود و اینگونه، این خانواده مطمئن نظر آحاد افراد جامعه ایمانی و اسلامی باشد آنوقت "اذرجع الحق السی اهله".

مسئله حق را می‌شود مطرح کرد و گفت که حق به اهله رسیده و ولایت در جای خودش افتاده وابنائی که والیان امورند اینها همانهای هستند که مطمئن نظر رسول الله بودند معلوم است که این (جهات) در آن زمان (فراهم) نیست. این جور نیست که بعضی ها گفته‌اند: علی سکوت کرد علی نگفت، علی تن داد، علی پشت سر ابوبکر نماز خواند! امیرالملوک منین با آنکه بخاطر حفظ مصالح نظام اسلامی دردهای دروشش را بسیار تکدداشت، اما در خطبهای سیاسی فریاد دروشش را می‌شود بیزان حال وقال دید. خطبه شقصیه علی، کولاک کرده، اعلام کرده موضع حق خودش را و رسوای کرده مواضع باطل خلفاء ثلاثة را، عاقلانه اشقاء کرده خودش را در معرض دق و شهادت قرار داد، اما بگونه‌ای زیبا آنچه را که لازم بود به اشاره و کنایه بیان کرد. امیرالملوک منینی که می‌فرماید اینها می‌دانند "یعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی" دیگر علی چه بگوید؟ می‌گوید: اینها می‌دانند که موقعیت من در امر ولایت مثل موقعیت آن میله وسط آسیاب است تا آن میله نباشد آسیاب نمی‌گردد، علی نباشد خانواده رسالت نباشد آسیاب حکومت و ولایت بچرخش نمی‌افتد اما در عین حال می‌گوید: چه بکنم؟ چه بکنم که "فرایات ان الصبر على هاتا الحجی فصبرت و في العین قدی و فی الحلق شجا اری ترانی نهبا"

در حالی که در گلوب استخوان گیر کرده و در چشم خار، (هر لحظه علی اینجوری می‌گذرد) و میراث خودم را غارت شده می‌بینم اما صبر می‌کنم. صبر بر چه می‌کند؟ که غارت کنند که جامعه را منحرف کنند، ارزشها را دگرگون کنند، قرآن را از موضع خودش به موضع دیگر بکشانند، ارزشها ولایت و حاکمیت را که مصادیقش خاندان رسالتند اینها را به جامعه وارد و تزریق کنند؟! من اینها را

شد. کی‌ها قرآن را گرفتند و آنرا در جامعه پرواندند؟ کی‌ها معلمین اولین مکتابند؟ کی‌ها اولین اعلام‌کنندگان به ایمان به رسول الله هستند؟ "هم اساس الدین و عماد الیقین" ، اینان استوانه‌ها و اینان عمودهای یقین‌اند. اینها تزلزل ندارند. امیرالملوک منین علی (ع) فرمود: پرده‌ها (اگر) کنار بروید یقین علی چیزی ازروه نمی‌شود: "لوكشف الغطاء" مرفت یقیناً علی به آن یقینی که باید برسد، رسیده، علی سلطه و حکومت خدا را در آسمانها، گسترده‌تر از زمین می‌بیند "هم انساً ياست این کشور بهنها" الدین و عمادالیقین الیهم یقینی الغالی و بهم بحق التالی" کفر‌آهان، سرگشتنگان را رجوع به اینها، از حیرت و سرگردانی بازگشت پیدا می‌کنند و به آرامش می‌رسند" ولهم خصائص حق الولاية" ، خصایص از حق ولایت، صفات متناسب با اخذ سرپرستی جامعه و در دست گرفتن این مقام عالی اسلامی الهی برای اینها هست. "لهم خصایص حق الولاية و فیهم الوصیه والوراثة" وصیت ووراثت در اینها هست، یعنی چه؟ یعنی پیغمبر به اینها وصیت کرد، پیغمبر اینها را مراد بـا فرقـان قرار داد، وراثت خانوادگی و رسالت که امامت را شد از آن اینهـاست و خود پیامبر هم در امر خلافت برای این خانواده و علیـینـ اـبـيـطـالـبـ (ع) وصیت کرد " و فیهم الوصیه والوراثة، الان اذرجـعـ الحقـ السـیـ اـهـلـهـ" بیبینید وقتی که اینجوری می‌شود، یعنی امیرالملوک منین علی علیـهـ الـسـلامـ می‌فرماید: کـاهـنـهـاـ هـسـتـندـ کـهـ درـ بـارـهـشـ وـصـیـتـ صـدقـ مـیـکـنـدـ، وـرـاثـتـ صـدقـ مـیـکـنـدـ، جـامـعـهـ بـهـ اـینـهـاـ مـیـتوـانـدـ رـجـوعـ کـنـدـ اـینـهـاـ هـسـتـندـ کـهـ سـرـگـشـتـگـانـ وـادـیـ ضـلـالـ رـاـ هـدـایـتـ مـیـکـنـدـ بـهـ جـادـهـ هـدـایـتـ الهـیـ وـ نـورـ خـداـ مـنـتـقلـ مـیـکـنـدـ اـینـهـاـ هـسـتـندـ کـهـ اـسـانـ دـبـنـدـ اـینـهـاـ استـوانـهـهـایـ دـینـ هـسـتـندـ، آـنـوقـتـ اـگـرـ چـنـینـ شـدـ، "الـانـ اـذـرجـعـ الحقـ السـیـ اـهـلـهـ" حق به اهل خودش مراجـعـهـ مـیـکـنـدـ، حق در جـایـ خـودـشـ مـیـشـنـدـ" اذرجـعـ الحقـ السـیـ اـهـلـهـ، وـ نـقـلـ الـىـ مـنـتـقلـهـ" جـابـجاـ مـیـشـودـ، اـینـ رـاـ اـمـیرـالـملـوـکـ منـنـینـ آـنـ مـوـقـعـیـ مـیـگـوـیدـ کـهـ دـاشـتـندـ حقـ رـاـ منـحـرـفـ مـیـکـرـدـندـ حقـ رـاـ درـ جـامـعـهـ نـاحـقـ وـ نـاقـحـ رـاـ لـبـاسـ حقـ مـیـپـوـشـانـدـ. خـودـ عـلـیـ

پس انسان مومن انسان آگاه نباید خلاف ببیند و آرام بگیرد، چه شد؟ این حرف تو این طرز تلقی تو (با یاست بکویم) ساقط کننده ارزش‌های اسلامی در جامعه جا گرفته از ارزشهاست که تو میخواهی بگویی هرچه کردم از من فسق دیدی فجور دیدی خلاف دیدی گذشته من حال من آینده من اصلاً "حروف نزن، من دیگر بعد از این اگر روز را شب گفتم تحقق پیدا کند! فقط ملک‌الفردوس باید حرف من را گوش کند روز را شبکند اگر نکرد تو تسليم باش، من فلک‌الفردوس را بعدها محاکمه می‌کنم!! آقا این نیست: ما حکومت ارشادی داریم من از شما می‌خواهم این نوار را نگذارید هر که از شما خواست بدھید تا برسد به آن مقامات بالا، و عقیده‌ام این است که من دارم شرعی سخن می‌گویم خلاف شرع است من را تعزیر کنید. ببرید خدمت همین خبرگان بزرگواری که معروفی شدند می‌گوییم دم دست شما هستند فردا صبح ببرید خدمت شان بگذارید. اعلام می‌کنم خطر در پیش است اگر اینجور پیشبرود تبلیغات سوء منافقین بگونه‌ای دیگر با رنگ و جلای دیگر آبروی عدالت اجتماعی حکومت اسلامی را از بین می‌برد. این تفکر ما نیست این فریاد علی نیست. فتوت و اغراض امیرالاموال منین است، بهترین دلیل و سند، حضرت در منزل نشسته، مودی آید خدمتش، بحضرت ایراد می‌گردید می‌گوید: چرا اینجور کردی؟ چرا با طلحه نبی‌سازی، چرا با زبیر نبی‌سازی، چرا چنین می‌کنی؟ هی می‌گوید و می‌گوید، حضرت می‌گوید: من اینجوری تشخیص دادم. خودش هم تقاضاهایی می‌کند حضرت می‌گوید: من عمل نمی‌کنم این تقاضاهای تو پیش من برآورده نمی‌شود. می‌گوید: یا علی از من بد می‌بینی‌ها! آقا – یک صحابی است، یک فرد عادی است در محض امام، رهبر حاکم حکومت اسلامی بعد از حکومت خلفاء ثلاثه است. یعنی بعد از اینکه ابوبکر و عمر و عثمان برای خودشان هر کدام حکومت کردند و رفتند و بعد از دو دهه واندی سال. گفت: من از خانه تو بروم، از من خوبی نمی‌بینی من تو را می‌آزارم!، حضرت

اعلام می‌کنم، من ارزشها را اعلام می‌کنم اما فعلاً دعوای مستقیم سر حکومت نمی‌کنم، چون دشمن میخواهد اساس دین را بدست من واو نابود کند. علی اینجا فریاد می‌زند اعلام می‌کند که حق سرجای خودش نیست. اینجور بشود حق بهجایش بر می‌گردد. فعلاً "جایجا شده حق را نقل مکان کردند. منافات ندارد که انقلاب عظیم اسلامی بشود و اما بسیاری از حق‌ها بوسیله افرادی که سوابق و حالشان این گونه تحقق دارد، جایجا بشود و من و تو فریاد بزنیم که حق در این حکومت این است یا الله برگردان، باید برگردانی آن چیزهای که انحرافی نقل مکان کرده در رجای خودش بنشیند. و این نه اینست که آقا اگر اینها را گفتی، پس تو هوجی شدی؛ تو جار و جنجال‌چی شدی، تو حکومت خراب کن شدی؛ تو بر همین نظم و انتظام امور شدی؛ تو ضد من شدی؛ پس ضد ولایت شدی؛ پس ضد فقیه شدی! برو بایا برو خودت و بساطت را جمع و جوهر کن، اینطور نیست. من اینجا می‌گوییم من امروز خدمت یک برادر گفتم ما تو دهن منافقین و مجاهدین منحرف کویدیم که این شعارت‌تان انحرافی است تزویر است که بر در و دیوار نوشته‌یکه میخواهند "استبداد نعلین" و زیر سایه دین، استبدادی دیگر را حاکم کنند، و می‌دانید که این (شعار در آن روزها شیطنت بود و الان هم اعلام می‌کنیم که آنچه که در دین نیست، استبدادی دیگر را حاکم کنند، و می‌دانید که این (شعار در و با تمام وجود می‌دانیم که آنچه که در حاکمیت دین است عدالت است اما این به این معنی نباشد که یک آقائی از سوی یک آقائی که او یک نماینده‌ی از یک آقائی دارد فلان جا نظرات بکند، آن آقا مثلاً "امام جمعه یک شهر است، حالا این آقا آمده تو این اداره‌دار خراب می‌کند توبه‌ش بگویی آقاجان خراب نکن، اشتباه داری می‌کنی... می‌گوید تو با نماینده نماینده امام مخالفی پس ضد منی، ضد او ضد امام، تو ضد ولایت فقیه هستی!، این بازی چیه؟! پس امر به معروف چی شد؟ پس نهی از منکر چی شد؟

فرمود: آزادی برو هر وقت خلاف کردی علیه مصالح انقلاب و اسلام
قدم برداشتی من تو را روی میزان به محاکمه می‌کشم، نه حقش را
قطع کرد نه جیره‌اش را قطع کرد نه اینرا ضد ولایت معرفی کرد. آقا
چه می‌گوئی تو، برادر/سپاهی جرئت ندارد نظر خودش را در این
انقلاب واينکه کدام کاندیدای من است اعلام بکند، این بدبهختی
است این ساقطکردن سپاه و بسیج و همه نیروهای انتظامی این حکومت
است، در حد پاسبان زمان شاه، چقدر مابسویوم که بعضی برادران
فربخورده اینجا پرده پاره بکند، آنجا پرده پاره بکند این ورشان
جمهوری اسلامی نیست، پوستر این و آن را پاره بکنی این کوچک است،
غصه‌ما این است که فردای این صورتجلسات می‌باشد. من الان به فرماندار
این شهر می‌گفتم، گفتم: خدا می‌داند امروز که خواستم یک نامه
گزارش برایت بنویسم که اعتراضی بمادن برای آینده، این غصمام گرفت.
اولاً به آقای ایمانی عرض کردم گفتم: آقای ایمانی الان باید من
به عنوان یک شاگرد در درس شما می‌پیشتم شما تدریس می‌فرمودید
من و امثال من بالاخره نکات درسی‌تان را یادداشت می‌کردیم حداقل،
پای درس یک استاد دیگری عمر ما را همین‌جوری می‌گذراندیم او هم
گفت: همین‌جوری است. غصمام بود ها این گزارش را بنویسیم و
فرداها ببایند بگویند که انتخابات جمهوری اسلامی کاندیداهاشان اینچور
اعتراض داشتند. یعنی مردم توده مردم نه. آقا.... برخلاف مقرراتش
حتی ماموریت دارد که فلان شب فلان جا را تهاجم بکنم. آنجا را پاره
بکند. آقای از این ناراحت نیستیم که پنج تا پرده پاره می‌شود، از
این ناراحتیم که چرا آن شیوه‌ای که سبب شده پاسبان طاغوتی ڈاندارم
طاغوتی دگرگون شد و می‌خواهیم از اینها سربازان جانبازی برای ارزشها
اسلامی و اثبات این ارزشها در سازندگی این نسل بسازیم آنوقت پاسدار
ساخته شده ما را تهدید کنند، جرئت نکند در خفا بگوید من بنا به
معیارهای اسلامی که دارم فلان آدم را لائق دیوانه نمی‌دانم، عاقل
می‌دانم! اگر نگفت او دیوانه هست ممکن است اخراج بشود، چون

آن آقا گفته است فلاںی کلماش خراب است! وقتی گزارشات را آدم
می‌خواند غصه‌اش می‌گیرد، از اینکه به من و تو دیوانه می‌گویند ناراحت
نیستیم، از اینکه چرا در این نظام هم هنوز اینها اینچور درخت
فسق و فجورشان را با آب غور خودشان آبیاری می‌کنند. برای اینکه
وقتی که قرار باشد در تاریخ، (من که کوچکتر از اینم که اینچور
مقایسه بکنیم ولی برای تمثیل عرض می‌کنم) پیغمبران خدا دیوانه
معرفی بشوند کذاب معروف بشوند وضع من و تو روشن است. شنیدن
این عبارت عادی است. راست می‌گوید: من دیوانه بودم من کلخراب
بودم! برای اینکه احدي نتوانستند در دفتر من برای توصیه ببایند،
راست می‌گویند من تمی‌بندی‌رفتم اما نه مستضعفین را، یک سند پیداکنند
که من یک کشاورز گمنام مستضعف را دو روز بلاحساب زندان نگذاشته
باشم ولی کنایت‌ها، آلوده‌ها، منحطین آنها که دشمن انقلاب بودند
آنها که در پست استانداری به فرماندارشان می‌توشند که سازمان
مجاهدین فلان شهرستان را اجازه داده‌ان که در امور اعتباری مالی
فرمانداری نظارت کنند، (۱) آنها را من در قفس نگداشتیم و متناسفانه
من را از رشت برداشتند آنها را آزاد کردند! (تکبیر حضار) آقای
را که اعلامیه مشترک با احمدزاده (استاندار اول خراسان) با جلال
گنجایی، با متول طلاقانی با آن امجدreich فراری. بسیج ملی با آن
(آقای عالمی آیت‌الله قلتانی همدان که رفیق بنی‌صدر بود به بنی‌صدر
تکیه می‌کرد و بعکس، (بنی‌صدر به او) برای آقای لاهوتی تو کوچصفهان
غصه خورده بود و سنگش را به سینه زده بود با امثال این فقاش‌ها
در جریان (عزل) بنی‌صدر اعلامیه می‌دهد (۲) که استبداد دارد
بازگشت‌می‌کند، مترجمین، خود کامگانی چون هاشمی، بهشتی، خامنه‌ای،
اینها دارند بنی‌صدر را خلع سلاhash می‌کنند، بیاخزید! جلوی این
استبداد را بگیرید." این آقای را مادر ای از اینهاش بنام بازار - یکیش را اگر
دادند، اعلامیه‌های دادند سه دانه‌اش بنام بازار - یکیش را اگر
بخوانی می‌گوئی نویسنده این باید برود تا پای اعدام.

نای لاهوتی، گفت: " این آقایون استادی دانشگاه هستند اینها می شوند اینها آزاد بشوند "، گفتم: اگر آقایون که میخواهند مامن بشوند خودشان در معرض اتهام و تحقیق باشند، آنوقت چطور؟ آقای لاهوتی فهمید، دیدم اینها گوش هاشون تیر شد، ابروهاشون غناد، جمع و حجور شدند ای وای ما را بیشتر شناسائی نکند گویا الان ینجاست که باید بازداشت بشوند! واقعاً بودند. آقای لاهوتی گفت فهمیدم که تو چه می گوئی ". البته یکسری صحبت های دیگر هم شد روضم این نکته است: آقا تو که میخواهی بیانی توصیه بکنی، ضامن شوی، نامه می نویسی چرا فلان آقای خدمتگزار به جمهوری اسلامی دست تو در زندان است؛ تو هم اگر می آمدی، ما بررسی می کردیم بروند هات را می دادیم به دادگاه، تو معلوم نبود بیشتر از این ساختکه نشوی، محکوم نشوی! ولی چه کنم که نکردم، چه کنم که بعد از اینکه من از اینجا (دادستانی انقلاب گیلان) رفتم لاھیجان، یکی یکی آلوده هایی که زیر دست آها اعدامی تربیت شد، آزاد شدند و تو این شهر (مثل) شیر نرمی گردند به ریش من و تو هم می خندند، البته به ریش آفashon می خندند! این انقلاب اینها را بیاری خدا دیر یا زود درازکشان خواهد کرد. (تکبیر) تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجلد

اچ کنم که آقا دوسال (قاضی من بوده، تو دادگاهها بوده است و با حضور تروییسم از منافقین و چیگراها در این استان، یک مورد حکم اعدام از گروهها را نداده است که اگر شما ثابت کردید که داده است آن آقایی که در سطح استان بود من این دست راستم

با اسم بازاریان رشت، که بازاریان رشت غرق در جو و گندم و چهچی خودشان هستند . ماهمدیگر را می شناسیم بازاریان رشت، روشنفرش من نمی دانم چقدر میتواند عبارات قلمبه، سلمبه ادبی بنویسد؟ این عبارات مال بازاری نبود؛ مال دیپلم نیست، مال لیسانس نیست، مال فوق لیسانس نیست؛ مال یک آدم کار کرده سیاسی ایدئولوژیکی حقباز گروهک، یا جبهه ملی است یا مجاهدین است که بنام بازار نوشته شد و نقل شد و پخش شد و من خواستم ریشه اینها را در بیاورم و در این رابطه آن آقا بازداشت میشود . منافقانه یک دفعه می بینیم نوشته می شود، فریاد بلند می شود تلفن ها می شود، ای بزرگان چه نشسته اید، کریمی دارد معتمدین و رجال گیلان را دستگیر می کند! (۲) من نتوانستم، فریادشان به تهران رفت ولی از در اطاق من بداخل نیامد، برای اینکه خودشان می آمدند ممکن بود دستگیر بشوند! بگذارید برای شما بگویم: آنروزی که قضیه دانشگاه گیلان شد و مرحوم لاهوتی من را خواست (از اینکه می گوییم مرحوم نثاراحت نباشدید ما برای افراد فریب خوده هم از جدا رحمت شان را می خواهیم توجه کردید، خدا نکند انسان در معرض غرور و فریب قرار بگیرد .) ایشان من را خواست در سپیدرود، رفتم آنچه بایدیم ایشان نشسته، یک خانمی هست آنچنانی با چه وضعی، حیفم آمد در آن جلسه او بنشید که در شان لباس روحانیت نبود، یک مسٹ از این سبیل گندها نشسته اند، آنها هم نگاهشان به من دارد حالی می کند که بخون تو تشنهایم، آقای لاهوتی می گوید که: " اینهایی که دستگیر کردی از زندانی ها بخصوص آقایانی که از دانشگاه گرفتید، آزاد کنید ". گفتم: من نگرفتم، انقلاب اینها را گرفت! معيارها اینها را گرفت . گفت: " اینها را آزاد کنید "، گفتم: آقای لاهوتی؛ طبق مقررات قضائی طاغوت هم یکجا اگر درگیری مشترک بشود، طرفیتی زد و خورد بشود، هر دو طرف را دادستان میتواند تا اطلاع ثانوی بازداشت بکند، اینجا که قضیه سیزده تا قتل است . گفت و گفت و گفت، گفت

را به شما می‌دهم، دست چپم را به شما می‌دهم! (۴) و امروز همان آقاید اظهار نظر بکند که بنده تعادل فکری ندارم! حزب‌الله‌ی ها اصلاً تعادل فکری ندارند، رجائي شبيه هم که پوک بود! مگر نبود؟! خلخالي هم کلمپوک بود، حالا می‌ايستند می‌گويند: خلخالي تورتوري (۵) حکم می‌داد، بارک‌الله! الان هم اگر بگويند خلخالي دارد می‌آيد، تو هم زرد می‌کنی!

چرا می‌شکنید؟ چرا می‌شکنید؟ آنهایی که لااقل به انقلاب باور داشتند و اعلام می‌کنند قبل از شما باور داشتند. خلخالي سال‌ها و سال‌ها پيش از آنکه تو امام را حتی به مرعيبت قبول‌کنی او در رابطه پذيرفتن فرامين امام عليه شاه تبعيدها کنیده چه خبرته الان رسماً "در نماز جمعه يك شهر می‌گوئي": خلخالي حکم‌های بی‌مورد میداد! آن وقت نمی‌شود آنچا فریاد کشید؟ ولی مصالح اسلامی ایجاب می‌کند که سکوت کنیم. اما اینجور نیست، ما کلیات قضایا را باید بیان کنیم. چه شده است از سویی به کلیه بازرسی‌ها می‌گوئید: "ما از دو چیز خاطر جمع‌ایام یکی مسائل مالی، یکی مسائل جنسی" به شما می‌گویند: پس دور این "آقا" را شمع روشن کنید، ماهرچه داریم تو حکومت از این دو قضیه است یا پول است یا شهوت! و در عین حال از اینطرف در بزنگاه انتخابات رسماً "بالای منبر اعلام می‌کنید

۴- حجت‌الاسلام سید‌هادی موسوی روتسري در نامه سرگشاده، خود خطاب به رياست محترم مجلس‌که در روزنامه اطلاعات مورخه ۶۳/۵/۱۱ می‌نويسد: "... آقای قربانی از افرادیست که پس از پیروزی انقلاب پیوسته مضطرب و پریشان بود که انقلاب معلوم نیست ادامه داشته باشد بهمین اساس پیوسته با ضدانقلاب منطقه استمالت می‌کرد و با عناصر انقلابی کج دار و مریز می‌کند!"

۵- تورتوري: به معنای جنون‌آمیز مشتق او لغت گیلکی تور (ديوانه)

که: آقا اختلال حواس دارد! چه شده؛ چه منافعی از شما به خطر افتاده؟ والله من تا سرور مانده به ثبت نام آخرين، ثبت‌نام نکردم، قصد من عدم حضور در انتخابات بود. و من الان احساس می‌کنم که اگر آن شب (اعلام شمارش آراء) یک "نه" بمن بدنه و آن وقت در طول این مدت تا رسیدن به آن "نه" ، خلاف اخلاقی مرتک شده باشم، بسیار آدم بدیختی هستم. تو چه میگی؟ این همه تقوی این همه دستورات اخلاقی، این همه ارزش‌ها برای چیست؟ راست دارد یعنی چون پنهانی گوید: مگر مدرسین حوزه علمیه باید رای بدھید یا ما مردم رشت باید رای فیدهيم؟ بابا - مگر این همه ارزشها را الان آقای فیض اشاره نکردن. اینجا مگر انتخاب یک بقال/و انتخاب یک فرم‌نادر است؛ اینجا مگر انتخاب یک استاندارست که اگر دو روز امور خوب نگشت، بالاخره یکی دیگر جای او بنشیند، اینجا مگر انتخاب یک دادستان است که اگر به فرق صدف را به ناحق زندان کرد بالاخره یکی می‌آید سریع رسیدگی می‌کند، اشتباوهای او را جبران می‌کند؛ اینجا انتخاب یک رهبر است در رابطه این همه عظمت این انقلاب. آنوقت در دنیاک است اگر وقتی آدم بخورد بکند ببیند این آدم (مدعی) فرض بکید کسی است که می‌خواهد بنویسد " مورد تائید است ". می‌نویسد: " موried تهیید است! " بله، نامه برای من آمد به عنوان مسئول مثلًا "شورای کشت یک شهر: آقای فلاپی، فلاپی .. زیرش می‌خواست بنویسد: موضوع فلاپ مورد تائید است همین که دارم می‌گویم: م - و - ر - ی - د (موried) ت - ع - ه - ی - د (تهیید) ! رفتم گفتم: آقا آن حجم‌الاسلامش را بردار، آبرو می‌بری! بنده شدم ضد ولایت فقیه وقتی که گفتم این حجم‌الاسلام را بردار، بد می‌شود . خواستم آبروی روحانیت و حریم اسلام حفظ بشود گفتم: آخر تو چطور لباس گذاشتی من نمی‌دانم، ولی تو املاء فارسی را بلد نیستی بابا!! اینجور نیست که جامعه تو را حجم‌الاسلام بداند آقای فیض راهم حجم‌الاسلام بداند، آقای ایمانی را هم حجم‌الاسلام بداند؛

(حالا) چطور اینجور شده گویا اصلاً" هیچ احساسی ندارد؟! اما نمی‌فهمند که شما را تقوای مذهبی فعلاً" پابند کرده، چون ندارند، از قدیم گفتند: "یک نه، صد جان خلاصی!" چون ندارند هم مزه این تقوا را نمی‌چشند و هم شما را درک نمی‌کنند. (۶)

اینجا امیرالمومنین فرمود که: زرعوا الفجور، چقدر اینها فجور را کشت کردند؟ چقدر در لباس دین شمشیر به قلب امام زمان زدید؟ فراموش کنیم؛ مگر از عمر ما چقدر گذشت؟ مگر از عمر انقلاب چقدر گذشت، من چه بگم: نمی‌توانیم فراموش کنیم، مثل آینه جلوی چشم ماست. وقتی یک مدعی قضایا، امروز اعلام کند که من چنین و چنان اما دیروز، دو سال پیش از اینقلاب، شروع خون‌دادن‌ها به سواک یک شهر نامه‌من تویسید که "بمن اجازه سخن بدھید منبرم را

ع - "فہید حاج ابوالحسن کریمی در زمان انتخابات مجلس خبرگان و میاندوره‌ای مجلس شورای اسلامی از جانب حزب الله کاندید گردید. طیف سرمایه‌دار به همراه انقلابی‌نمایان متوجه شدند که رفتن کریمی به مجلس همان و افسانه شدن چهره دوم آنها همان. لذا دست به ترور شخصین کریمی در مقیاس بسیار وسیع زدند که بنا به مدارک موجود در مسجد جمهارسا یکی از اعضای شورای روحانیت رشت به ایشان و نفر از کاندیدهای مجلس خبرگان از طرف جامعه مدرسین، شدیداً "تهیین می‌نماید و بعد توطئه کشیف بستن مساجد به روی شهید کریمی آغاز گشت که در این میان به مسجد چهل تن و مسجد حافظ آیاد و مسجد آقای پیربوعلی و سایر مساجد می‌توان اشاره نمود. بر بالای متابر بمناسبت ایام محرم بجای سوگواری ابا عبد‌الله‌الحسین (ع) شدیداً به کریمی و نفر نامزد منتخب مجلس خبرگان حمله شد. و خلاصه با تغلق‌های بسیار بنا به مدارک موجود، انتخابات به نفع آنان به پایان رسید. "نقل از ص ۱۵ بیانیه‌پرونده حزب الله رشت مورخ ۱۸۵/۱/۱۸

آقای محفوظی و ایمانی و دیگران و دیگران و ضیائی‌ها و بزرگان و بهشتی‌ها و هاشمی‌ها و چه میدانم مطهیری‌های ارزشمند را حجه‌الاسلام بداند. حجه‌الاسلام به غزالی‌ها می‌گفتند. بعضی‌ها رعشه بر بدنشان می‌افتاد اینها رامی‌گفتی آیت‌الله، حجه‌الاسلام. درباره آقای بروجردی نقل می‌کنند: "واقعاً" گاهی می‌لرزید اوایل بهش می‌گفتند آیت‌الله، شاید بگویند اینها جا ندارد، نمی‌دانم. بابا این ارزشها باید به بازی گرفته نشود. هرچه خرابی داری یک دانه مارک و نشان چه میدانم ثقفالاسلام اینجا بزن، دیگر حق نداری بهش بگویی بالای ثقفالاسلام هم موجود دارد! اگر گفتی توهین کردی! من عرض می‌کنم همچچیزی نیست، بروید بپرسید. ما نمی‌خواهیم حرمیم را بدرانیم و بخطار اینکه حزب‌الله‌یه هم‌وزیر نشود تا حالا سکوت کردیم و حرف نزدیم. آنقدر شما (حزب‌الله‌یه) سکوت کردید، آنقدر شما متأنث بخراج دادید آنقدر می‌غارهای اخلاقی را توجه کردید که در طول این دو سه روز بخصوص، بخصوص باید بشما بگویم حتی خودیها را سخت بحال غیرعادی از باور رسانید. اعلامیه‌ها را جلوی تان پاره کردند تحمل کردید پرده‌ها را پاره کردند از آقایان (نامزدهای جامعه مدرسین قم) از دیگری، تحمل کردید. اعلام کردید که اگر ما را سیلی هم بزنید شما را می‌بوسیم فعلاً" می‌بوسیم. اینها گیج شدند چون اینها بدروغ گفته‌بودند که: حزب‌الله‌یه های رشت به هچ قیدی و بندی مقید نیستند، و امروز سخت گیج شدند که چی‌چی یک مست جوانی را که سراز پا نمی‌شاختند در مقابل طاغیان از محركین وابستگان نظامات جیره‌خوار طاغوتی شرق و غرب، بعد از پیروزی انقلاب، زیر شهرداری رشت کنار مرکز تبلیغی شهرستانها فوراً" می‌خوشید می‌جوشید جلوی قمه آنها می‌ایستاد جلوی کارد آنها می‌ایستاد، سقطمه تو تاریکی می‌رفت تو دل جمیعت‌های آنها می‌رفت از اینور کارد می‌زدند از آنور سقطمه می‌زدند، میرفت جلو توسرشان می‌زد متفرق‌شان می‌کرد، ز دستشان قمشاش را، کاردشان را می‌گرفت، تحويل دادسرا می‌داد، این آدم

شريعتمدار را می بوسم ، من محروم سر آقای شريعتمدارم ! چه می شود ؟ حالا این می تواند برود ، فردا (در مجلس خبرگان) فقیه را تشخیص بدهد ؟ کی ، کی ؟ همان موقعی که اعلامیه امام می آید : " رستاخیز ، حزب رستاخیز رسواست ، فلان عمل فلان " همان موقعی که فریاد بلند است که باید هر خشت دارالتبليغ را یک طلبه یا فرد قمی بکند بپرسید (۲) همان موقعی که این آقای فیض به در دارالتبليغ حتی نگاه

آقای روحانی مؤلف کتاب شريعتمداری در دادگاه تاریخ می نویسد : " می تواند این کشور بهنها ۷ - حمید روحانی مؤلف کتاب شريعتمداری در دادگاه تاریخ می نویسد : در سیز مبارزه اتفاقی را که از دیرزمانی در سر داشت به اجرا گزارد و در شرایطی که رژیم ضد اسلامی ایران سرگرم روابط ویرانگری با امپریالیسم آمریکا و فراهم کردن زمینه احیاء رژیک کاپیتولاسیون در ایران بود یه تأسیس دارالتبليغ پرداخت . بدین وسیله در مرحله اول برای مهمنان به اصطلاح مذهبی شاه پایگاهی فراهم ساختند تا اندیشه های ارتقا یافته و آمریکایی خود را بتوانند به اسم اسلام در ایران و حوزه های علمیه پیاده گیند و در مرحله دوم برای رژیم شاه جهت سیطره بر حوزه علمیه قم و میتمسازی کرده راه را هموار سازند ". و باز آقای سید هادی موسوی در مامه سرگشاده اش در این رابطه چنین می نویسد : " آنچه ایله همه هی دانید شاه برای انحراف افکار دست بشویم ، ارزشها بماند . والا خوب دکان بازار قلی را داشتیم دیگر آقا ، تو نظام طاغوت بالاخره بخشداری ، فرمادناری ، زهرماری چی چی بوده است که آن همه حرکت ها شد ؟ می خواستیم دگرگون کنیم خواستیم بنیادی انقلاب کنیم ، آن هم نه انقلاب صرفا " مادی ، انقلاب عمیق معنوی خذائی ، حالا چقدر من نمی دانم آلودگی ها و سیاهی پرونده و مجریت هست که این روشنائی در قلب تو و من اثر نکرد باید در خودمان جستجو کنیم ، انقلاب کار خودش را کرد .

" زرع الفجور و سقوف الغرور و حصداوا البشر " آقای منتظری از تبعیدگاه برای من ، من نوعی کمک هزینه می فرستند من دست آقای دنباله در صفحه بعد

آزاد کنید من بروم نسل جوان را ارشاد کنم مارکسیسم را بکویم ماتریالیسم را بکویم و بنا به منویات اعلیحضرت همایون آریامهره عبارت از تقویت روح معنوی جامعه است من ارشاد کنم نسل سرگشتها ۱۳۹۷ " یعنی پنج سال پیش ، سه سال مانده به پیروزی انقلاب . این آدم می تواند امروز ، خیره بشود ؟ نمی تواند . اگرچه دوهزار و پانصد جلد کتاب نوشته باشد ، اگرچه هزار و چهارصد جلد نوشته باشد ، اگرچه صد و چهل جلد (۱۴۰ جلد) ، تو صفرها را حذف بکن . امام مگر نفرمود که : " توحید می نویسند ولی موحد نیستند ، اخلاق می نویسند ولی صاحب اخلاق نیستند ". اینها خیال می کنند اخلاق یعنی خوش و بش کردن ؛ با خنده ، سر مردم شیره مالییدن ، بیت المال را پخش کردن و دکان بازار باز کردن . اخلاق این / نیست . اخلاق را علی نشان / داد . قبض می کرد برای هر که باز نمی کرد برای برادرش عقیل هم باز نکرد . ما اگر دو تا توصیه های آقایان را زیربار می رفیم ابودر زمان بودیم . ولی تو گوش ما توفیر ما تو هیکل ما این رفته که امام فرمود : " اگر از اهل من هم توصیه دادند رد کنید بدیوار بزنید " .

بقاء ارزشها نه محو ارزشها

فرار نیست که ما بمانیم ، ارزشها محو بشود ، فرار است ما اخراج می کنیم ، ارزشها بماند . والا خوب دکان بازار قلی را داشتیم دیگر آقا ، تو نظام طاغوت بالاخره بخشداری ، فرمادناری ، زهرماری چی چی بوده است که آن همه حرکت ها شد ؟ می خواستیم دگرگون کنیم خواستیم بنیادی انقلاب کنیم ، آن هم نه انقلاب صرفا " مادی ، انقلاب عمیق معنوی خذائی ، حالا چقدر من نمی دانم آلودگی ها و سیاهی پرونده و مجریت هست که این روشنائی در قلب تو و من اثر نکرد باید در خودمان جستجو کنیم ، انقلاب کار خودش را کرد .

" زرع الفجور و سقوف الغرور و حصداوا البشر " آقای منتظری از

نمی‌کرد. همان‌جوری که من و تو گاهی به در سینما نگاه نمی‌کردیم (ما داشتیم بچه‌های تربیت شده در مکتب اسلامی خانواده‌ها که اینها از جلوی سینماها کمانه می‌کردند میرفتند، که آن آلودگی دامن‌شان را نگیرد)، این آقای فیض از آنهایی است که من ایشان را اینچور می‌شناسم از سال ۴۲ تا پیروزی انقلاب از جلوی دارالتبلیغ کمانه می‌کرد میرفت و راست گفت دیشب در یک مجلسی، گفت: " من هیچ وقت مستله آقای شریعتمدار را هم بمقدم خوارند چون از اول هم ایشانرا می‌شناختم، و گفت: " وقتی به گیلان آمد ایشان را به خانه خودم هم دعوت نکردم ! " (۸) آقا معيارها جلوی چشم ماست

جدا نبوده و حتی وقتی آقای شریعتمدار به قصد زیارت حضرت رضا(ع) (به مشهد) رفته و از آنجا به استان مازندران و گیلان می‌رود از چالوس تا رشت کارگران و برنامه‌ریز جهت استقبال از شریعتمدار شخص آقای قربانی بوده است. و این مسافت در مراحل پیروزی انقلاب اسلامی انجام یافته و پس از آن در زمان تصدای آقای قربانی امر کیته انقلاب اسلامی و همچنین تصدی پست قضاوت را در استان گیلان دقیقاً " همان خط فکری را ادامه‌می‌دهد "

۸ - حجت‌الاسلام حاج محمدعلی فیض لاهیجی یکی از کاندیداهای جامعه مدرسین قم برای نمایندگی گیلان در مجلس خبرگان در سخنرانی انتخاباتی شب چهارشنبه ۱۴/۹/۱۷ که در مسجد جامع لاهیجان ایراد گردید می‌گوید: " در سال ۵۵ هنگامیکه شریعتمدار از خط کاره بعد از زیارت امام رضا(ع) با آن اسکوت کذائی وارد لاهیجان شد بر عکس همه نزد شریعتمدار نه تنها نرفتم بلکه او را بهمنزلم نیز دعوت نکردم زیرا از همان بیست سال قبل نور تقوی را در چهره‌اش نمی‌دیدم . من هیچ‌گاه او را مرجع / تقلید نمی‌شناختم تا مسئله او را در کتاب مسئله عملیه آیتا العظمی خمینی بر فراز منابر برمومه نمین نقل کنم ! "

تو حالا هزارتا تازیانه بردار بگو: این شب نیست روز است، شب است، آن پرونده تاریک است این پرونده روش است. آقای فیض که حالا سخن‌شدن بگذار عرض نکنم کامن آرم جمهعیارهای دارد! گویا برایتان یک‌کار گفتم: چهل‌آقا مصطفی (خمینی) شروع انقلاب عمومی است خوش‌خدمتی به ساواک در مجلس ترحیم شهید حاج آقا مصطفی خمینی مجلس لاهیجان برگزار شد مامورین ساواک از گیلان - رشت نشسته‌اند مردم نشسته‌اند، جوان‌ها نشسته‌اند، عده‌ای از عاشقان به امام نشسته‌اند سخن‌رانی شد در حد اینکه یک آدم مومنی، یک آدم بازاری مسلمانی که یخورده هم احکام بلد باشد یک مقدار هم آدم متشرعنی باشد یخورده بیشتر از ایشان سخن‌رانی شد و تجلیل شد. اما اسمی از خاندان رسالت در رابطه ولایت یا این امام، این فرزند و این انقلاب، نه، آنکه من یادم است آقامصطفی هم با اختیاط ازش یک یادی می‌شد یک اشاره به اینکه ایشان صاحب تفسیر است. یالله داشتند می‌کشیدند این آقای فیض که در جمع علماء نشسته‌بود یکدفعه پا شد آمد برخلاف رسم معمول گیلان، روی پله اول منبر سریا ایستاد، خطبه‌خواند بمنام امام صلوات گرفت شروع کرد به گفتن ارزش‌های انقلاب، من دیدم رنگ و روی آن آفایان که دم بور هستند پرید، این به اون اشاره کرد: آویهم به این حالی کرد بالآخره آن زبان زرگی همدیگر را فهمیدند؛ آند زیرگوش آقای فیض یک چیزی گفت، آقای فیض از منبر پائین آمد. کاری را که مامورین ساواک در آن مجلس موفق نبودند بکنند اینها مجازی کردند! از اینکه گفتند: " که ما به ساواک تعهد دادیم که نظم جلسه را حفظ کنیم، سخنرانی نفرمایید! ". پارک‌الله بر این انجام ماموریت صادقانه تو، البته نه در راه خدا، برای ساواک! آن‌هم بی‌دردسر آن هم بی‌زحمت. آن مامورین ساواک آنروز همه تقدیرنامه گرفتند توبه‌بخت چه گرفتی؟ رسوائی گرفت دیگه! می‌گذاشتی حرکتی می‌شد. نه، از این بدتر بگم، یک ماه تمام آن آقا منبر رفت و گفت: این بچه‌هایی که شیشه‌های سینما لاهیجان را شکستند اینها از ما

نیستند، کی ها؟ حزب‌الله‌های لاهیجان، بجهه‌هایی که چهارده پانزده‌ماه تو کانون بحث و استقاد لاهیجان تربیت اسلامی شدند. حالا این آقا میتواند تعیین ولایت فقیه را در جای خودش بکند و بنشاند؟!

آقا حساب دارد کتاب دارد. اصلاً خودشان باید جمع و جور می‌کردند خودشان را، چرا مطرح می‌کنند که خدای نکرده مفتخض بشوند. بالاخره تو هم اسمش را نشنوی من هم اسمش را بگویم، امروز نه فردا نه، در انتخابات مجلس شورای اسلامی (اول) متناسبه آن نامه با شیطنت گروهها در سطح این گیلان شرق پخش شد و باز بجهه‌های حزب‌الله برای حفظ حریم روحانیت آنرا جمع کردند. خبرگان انسانهایی را می‌خواهد که بدنبال این موازین: همان اساس الدین و عمام‌الیقین، اینها اسas دین باشند، استوانه‌های یقین باشند، شما دیروز یقین نداشتید. بگذار من این درد را بگویم: دو نفر از این آقایان بزرگوار دوتنا مامور شده بودند که بعد از فوت آقای حکیم، بیاند گیلان و بوسیله بعضی محلی‌ها به مردم حالی کنند که دیگر مرجع، امام است. چه بشنوی، که دو دل از کلمات بلند بشه، نشو، نشو که آقایان در آنروز به امام چه‌گفتند. ولی چرا نشوی؟ آنروز آقایان همانی راگفتندکه امروز در سطح بسیار پائین به یک برادر حزب‌الله می‌گویند، گفتند: امام "تو" است! حالا می‌خواهند خبره بشوند! آقای محفوظی می‌گفت: "بمن گفتند تو بیا برو، گفتم من اینها را می‌شناسم من می‌روم چون نتیجه ندارد. "باید همواره بر یقین بوده باشند آن آقایی که سه ماه مانده به پیروزی (انقلاب) می‌گوید امام پیر است ریاض لال، امام میرود؛ آن آقایی که می‌گوید: "روحانیت یک توب بادی داشت امام آن بادش را هم خالی کرد، می‌گوید؛ روحانیت یک توب بادی داشت مردم به او احترام می‌کردند امام که انقلاب کرد این باد ما را هم خالی کرد! این امروز میتواند خبره بشود؟ حالا هرچه هم بباید بگوید: "رهبر خردمند، اندیشمند

ژرف‌نگر، بلندپرواز برای آسمانهایی که نمی‌بیند" ، این آدم اصلاً نمی‌بیند. "، بگوید این آدم دیروز هم گفت: رهبر خردمند آریامهر (تکیه)

جلاتی از اطلاعیه شماره ۱ بازاریان رشت

اطلاعیه شماره ۱ بازاریان مسلمان و متعدد رشت مورخ ۶۵/۳/۲۴
که هم‌الان حین صحبت روی میزم آمد می‌گوید: " بنام خدا - هموطنان شویف / و آزاده، مردم قهرمان و انقلابی گیلان - بازاریان متعدد و میهن خوبیار ما در شرایطی سب حساس و خطیر قرار گرفته است عوامل استبداد و دیکتاتوری دوباره رخ نموده است، رئیس جمهور قانونی و منتخب مردم در آستانه حذف و برکاری کامل قرار گرفته است، این عبارات مجمل و قصار مال گیست؟ از کجا بوش می‌آید؛ این مال بقال است، این مال قماش‌فروش است؛ این مال صنفیخ‌فروش است؛ این مال سرمایه‌دارهای کثیف بازار رشت است که بعضی هاشان سواد امضا‌شان را ندارند اما سرمایه‌های کلان از چرک خون این مردم مستضعف، از قبل از انقلاب و بعد از انقلاب در انحصار احتکارگوئه اجناس عمومی بدست آورده‌اند و متناسبه جمایت هم می‌شوند؛ عکس پاسدار را با هاشمی و آن ملای دیگر، در حالت اعمال شنیع پخش می‌کنند بولس را همی‌دهند، زندان نزفته توصیمی شود آزاد هم می‌شوند! بعد همین‌ها باید این روزها بول بدهند بعضی تبلیغات را بکنند! خوشبختی ما این است که حزب‌الله، مستضعفین آنچه را که می‌گیرند اگر بگیرند با صندوق‌های جلوی مساجد می‌گیرند. بگم آن آقایی که گفت: "این پوسترها که پخش شده با کدام مهر بیت‌المال است؟" ای برادر؛ اگر دو برج حقوق فرمانداریم را فقط می‌گرفتم خرج تبلیغات کافی بود . از کدام بیت‌المال؟ برای تو حزب‌الله می‌گویم که او بداند . من نا امروز یکشاھی حقوق نه فرمانداری نه دادستانی امضاء نکردم . این برای اطلاع است . تو شک نکن که این خرج‌ها از

کجا می‌آید من هم نمی‌دانم فقط دیشب دیدم دم مسجد صندوق است و من هم تا حالا، خدایا تو میدانی دهشای پول ندادم، نمی‌دهم. مگر دارید چه چی بمن می‌دهید؟! اول بدیختی من است اگرکاری بشود، اول پذیرش مسئولیت آنچنانی است که هر لحظه باید توش اندیشه بکنم.

دنباله اطلاعیه شاهre ۱ بازاریان

"انحصار طلبان تازه بقدرت رسیده سرمست از باده‌های درمسیر حاکمیت طلبی‌های افسار گشیخته خود از هیچ پلیدی فروگذار سیاست این کشور بهینه دیدم! بین چقدر دقیق است" بقدرت خزیده، "به همه می‌گویدها، به همه می‌گوید به دادگاهها می‌گوید به شورای عالی قضائی می‌گوید به مجلس شورای اسلامی، به علماء بزرگ کشور می‌گوید، زبانم لال به امام می‌گوید، چون در آن نامه شش صفحاتی آن آقا خیلی به امام توهیه کرد.^(۹) باز هم از زندان آزاد می‌شود. فردا می‌رود

۹ - نامه دکتر حبیب داوران استاندار دولت موقع در گیلان و از رهبران سرشناس تشکیلات جبهه ملی در گیلان در نامه سرگشاده در عصفه خطاب به شهید مظلوم دکتر بهشتی پس از نثار مشتی توهین و اتهام می‌نویسد: "آقای بهشتی: حقیقت این است که در کلیه امور کشور از زمان پیروزی انقلاب تاکنون یا مستقیماً دست شما بوده پا داشت یارانشان دولت موقع پا بودن شما و خزان عمل" هیچ‌کاره بوده، رئیس جمهور پیش پای دزنجیر شما داشته و دارد، بنابراین به حق شما قسouل همه تابسا مایه‌های لانج‌آور و مایوس‌کننده‌ای هستید که بر کشور سایه افکنده است بگویید که در برایر همه این سیاهیها و تباھی کدام نقطه روشن در کارنامه شما می‌درخشد اعمالتان را بارضاخان و پرسش مقایسه کنید... حزب شما و جبهه ملی هر دو به موجب یک قانون بوجود آمده‌اند اما یکی بخواست شما قدر بیند و در صدر نشیند (چون از خود شماست) و دیگری بخاک مذلت افتاد چون تکبیرگوی اعمال شما نیست. شما از رضاخان و پرسش دیکتاتور هستید و قانون دنباله در صفحه بعد

و من را هم از اینجا (دادستانی استان) فرستادند لاھیجان. اینها یکی یکی حبس تعیقی گرفتند، چهارماه، ششماه، دو سال... و تمامی اقشار و طبقات مردم جلوه‌دارشان نباشد، (خواستم) که این پرونده‌تا اطلاع ثانوی تا تحقیق کامل باید دادگاه تروه و این حق مسلم دادستان است. متناسبانه باحضور من این پرونده را برند دادگاه و من را هم از اینجا (دادستانی استان) فرستادند لاھیجان. اینها هیچ طبقه و قشری خودداری نخواهند کرد. (تمام بکن بگو حکومت اسلامی را محو کنید امام را هم اعدام بکنید!!) هم اینک بیدینان از خدا بی خبر برای تحریم حکومت بی‌پایه و غیرمردمی خود، هزاران نفر را در گوشه و کنار دستگیر و دهها تن را بخاک و خون کشیده‌اند.

ملاقات دیگری در بیمارستان) . بگوش جهانیان برسانید . و لذا
ما بازاریان مسلمان و متعهد رشت، بازار رشت را از روز یکشنبه
۶۰/۳/۲۵برای اعتراض و هشدار به مدت دو روز تا تاریخ
تعطیل اعلام نموده و تمامی مردم قهرمان رشت و همکاران محترم
تغاضاً می کنیم که به ایقای مسئولیت‌های اسلامی و مردمی خود در این
رابطه پردازند ” .

این اعلام شاره یک است دو نا شاره دیگر هم دارد، (۱۵) باست این **کشور بهناواحون** من اینجا یادم آمد می‌گویم : برادران شما مسئول‌اید این نوار را

پیاده کنید . به رئیس جمهور بفرستید به رئیس مجلس بفرستید به شورای
نهیان بفرستید به بازرسی کل کشور بفرستید، این انتقام حجت من
است به کلیه مقامات سیاسی قضائی مملکت ، بفرستید شورای عالی
قضائی دادستانی کل انقلاب، دادستانی کل کشور، وزارت کشور، دفتر
امام، دفتر تبلیغات قم، خدمت آقا بیاند احمد فرزند امام، بفرستید
تا بدانند که نسل حزب الله گیلان چهما را دید و بر خلاف تبلیغات
سوء، مثل پیرمردان هشتاد ساله و عجین شده از صبر و برداشی برای
حفظ مصالح اسلامی، دندان بر جگر گذاشت و سکوت اختیار کرد .
(تکبیر حضار) بفرستید تا بخوانند و بدانند که تو دیوانه نیستی، تو
بی قید و بند نیستی، تو مقید به قیود اسلامی تو پاییند یه ارزش‌های

شکن تر . آقای بهشتی آن هم از دادگاه انقلابی‌تان، که همه‌جهانیان
را از هرچه انقلاب بود بیزار کرد و بار دیگر خاطره حکومت کشیشان
را در قرون وسطی در ذهن اروپاییان زنده نمود . شما آزادی را فقط
به هم‌صنفان خود می‌دهید و این احصار آزادی است و آن همان
استبداد، اینگونه آزادی را هیتلر به پیراهن سیاهان خود، موسولینی
به پیراهن قهوه‌ای‌های خود و استالین به بازپرسان چکا و محمد رضا خان
به مداحان خویش مرحمت کرده بودند ” .

اصیل خدائی قرآنی . تو به عشق ظهور و حضور روحانیت راستین از
خبرگان ارزشمند حوزه علمیه قم . تا امروز جلوی همه تهاجمات بیگانگان
و مزدوران شان ایستادی و حاضر شدی به کله پوک، کله خراب متهم
 بشوی اما دشمن اینجا تنتواند عرض وجود بکند .

بیگیری پرونده صادر کنندگان اعلامیه شماره ۱ بازار
آقا – بعد از این، انجمن اسلامی بازار را تشکیل دادم متناسبه
باز وقتی که جایجا شدم آن انجمن را منحل کردند، آن انجمن متشکل
از سفرزندان مستضعف مومن بازار بود آن انجمن از آنهاشی بود که
متاثر از جو نهیدید و تطمیع و خواهش‌های نفسانی قرار نگرفتند . چرا
تعطیل کردند؟ چرا دو باره کلاشها، سرمایه‌دارهای کثیف، بعضی
آلوده‌ها بعضی بدنام‌ها، آنها را دو باره تو این تشکیلات آوردند؟
چرا؟ چون غلام حلقه بگوشاند چون آن قدر پرونده‌شان سیاهتر است
که نمی‌توانند این سیاهی را بینند . بینند هم نمی‌فهمند!، این
مستضعفین مظلوم می‌بینند و داد می‌زنند، باید بروند .
بازتاب حضور آگاهانه در صحنه

بکار این داستان را برای تان بگویم حضور یکی در صحنه چیست؟
حضور یکی در صحنه؛ در باره آقا محمد خان (قاچار) در تاریخ‌می‌نویسد
وقتی کریم خان زند کارش تمام شد آقا محمد خان از شیراز حرکت کرد
بی‌اید طبرستان (تا) آنجا بیادگش بشود بین راه نزدیکی ورامین توی
باطلاق‌ها توی کویر فرو رفت تا سینه فرو رفت . باطلاق است سنگینی
می‌کند میخواهد کم کم دیگر سوش هم توی باطلاق برود، آنجا مرگ
را جلوی چشم می‌بیند بگونه‌ای که ما اگر عمیق بشویم دقیق بشویم
آنوقت به این موضوع می‌اندیشیم که بعض مشغول شدن به یک مسئله
ساده‌گذرا – آنجا توجه کنیم که آن قضیه چیه؟ آن لحظه چیه؟ آن
لحظه – لحظه حساس التماس است عجز عجز، عجز . یک نخ هم اگر
از آسمان ما بیفتند او را هم می‌گیرد! دارد غرق می‌شود این یک
هرماهی داشت، (آن هماه) آنجا چنگ می‌اندازد این را بالاخره از

باطلاق بیرون می آورد. کی را؟ آقا محمدخان را – این را (بیرون) می آورد. ایشان بعدها پادشاه می شود – پادشاه می شود آنقدر قدرت پیدا می کند و هواهای او او مسلط می شود که می دانید بعضی از دشمنانش را دو تا چشم شان را در می آورد و شایع بود، در تاریخ نوشته اند که ایشان شهری داشت از کوران از پس کور کرده بود آنجا یک شهر از کورها جور کرده بود، شهر کوران معروف است، مال آقامحمدخان است. می گویند: از چشم هایی که در آورده بود یک تلی درست کرده بود. یکروز این آقائی که آنروز باهش بود ظاهرا " یا عموش بیون یا داشی اش، این را می خواهد. (این را خیلی دقیق باشد یک نکنک عظیم روانشناسی است، آن هم روان شناسی اجتماعی) این آقا را می خواهد می گوید: که یادته یکروز این جور شده این مرد می گوید: نه. گفت: این جوری شد اینطوری شد تو دست من را گرفتی، گفت) یادمنیست. صحنه را همه را شرح داد این مرد گفت: من الان پیر شدم توههنم نیست، حالا که ذهن تو هست بسیار خوب. تاریخ می نویسد که این آدم به آن خبیث باطن آقا محمد خان آشنا بود می دانست اگر بگوید من یادم هست این، سرش بلا می آورد می گفت: فلانی – واقع قضیه این است من هر وقت تو را می بینم، چیزی بیچشم تو می افتد به یا آن روز می افتم که من عاجز بودم آن قدر بقدرت بودم که تو داشت من را گرفتی و من را نجات دادی و الان خودم را می بینم که قدرت دارم چشم در بیارم – احسان حقارت می کنم، تو را نمی توانم ببینم چون عموی من هستی تو را نمی کشم ولی دو تا چشم را می خواهم در بیارم. این واقع شده ایین مرد التماس کرد موثر واقع نشد، دو تا چشم این را درآورد. این مرد باز هم آنجا تو در بار زندگی کرد یک مدت دیگر گذشت (آقامحمدخان) (بهش گفت: واقع این است اصلاً" من تو را می بینم احسان حقارت می کنم تو اینجا هستی من همیشه آن روز (فلاتک) را یاد می آورم تورا می بینم بیاد آن روز می افتم. می خواهم آن روز آن ذلت آن حقارت آن عجز که چشم التماس ازش می بارید و به

نحوی، رسماً می خواستم جنگ بیاندارم آنرا به یاد نیاورم. گفت: خوب، چه بکنم؟ گفت: برو کربلا – آنجا باش تا بمیری! من برای تو ماهانه پول میدهم، همین کار را هم کرد. باز خدا پدر ندادسته او را بیاندارم که او را کربلا فرستاد: اینجا بعضی ها می خواهند بعضی ها را بکشند. درد است اگر بشنوی، انصاری وقتی ترور شد بعضی از خودی ها چاپلی (بسکن) زدند! کجا قرار گرفتیم ما؟ آقا: حضور تو حزب الله برای من خطرناکست، چون تو را می بینم بیاد می آورم که تو میدانی من چه ناهمه های نوشتم، تو میدانی من چه امضاء هایی کردم، تو میدانی من چه دست بوسیله هایی هارا می خواهید که بروند؛ چرا بینجام میدهی امروز چرا حزب الله های را می خواهید که بروند؛ چرا بینجام میدهی که آقا یک چند ماهی هم اگر شد از لاهیجان و گیلان برو، " وزیر " هم می خواهی بشوی ما برای تو درست می کنیم، اینجا نباش! ما کاری نداریم ما جاروی دکانمان را می زنیم، حصور تو جوان مسلمان پاک که دست بحرام نزدی بگوشه جسم به نواییس مردم نگاه نکردنی، رنچ آور است، برای ایدکه من اسیر شهوات و کمر به پائین خودم هستمن تو را نمی توانم ببینم، من نمی توانم قبول کنم که تو حزب الله به گروه که اینجا گفتی به نسل حسن ها نه کنگی ولی من به او پول دادم به اواسلحه دادم، کم کردم اورا مسئول کمیته کردم لذا باید حزب الله محبو بشود باید دیوانه معرفی بیشود، یا قرآن بادی باید خل معرفی بشود. باقر آبادی اگر نبود خدا بینغیری تو، همان خانه باید می نشستی، بیرون نمی آمدی. (تکبیر).

شب اول، دوم حمله گروه کهایه دانشگاه تو سیاه بودیم. (ساعت) یک شب (هرراه) بچه ها خوابیدیم، ساعت چهار صبح آمدید بیدار کردنند آقا بیا از تمام شهرهای گیلان، یک عده از هر شهری جلوی سیاه تا صبح بیدار بودند اینها (دبیل) یک آقائی می گردند (تا) برایشان پیشمنازی بکند، ملا نیست برایشان پیشمناز بکند تو بیا برایشان نماز بخوان شما برای خواندن نماز هم آنجا نیامدی، چون

پشت سر قصیه چپی بود، فردا ممکن بود تو خیابان مثلاً "یک چاپلی بزند، یک حمله‌ای بکند، یک فحشی بدهد؟ آقا – مسجد در خانه‌ات را تعطیل‌کردی، برای نماز نیامده بودی (۱۱) ما کلی داریم می‌گوئیم مصادیق را خودتان پیدا کنید موارد را خودتان می‌دانید، تطبیق بکنید.

ما جمعیت را در روز چهارم آبان یا هفتم آبان (۵۷) در لاهیجان بردیم در خانه یک آقائی اول از او التماس کردیم برای سخنرانی، نیامد بعد برای حفظ حیرم بردیم در خانه، در خانه (او) با این جمعیت ده، بیست هزار نفری که به صفت نماز وحدت ایستاده بودند فاصله‌اش شصت متر بود. گفتیم با حفاظت بچهها بیا پیش‌نمایش بشو، نیامد! الان او می‌تواند خبره بشود؟ می‌تواند حساب دارد، کتاب دارد هم اساس الدین و عمال‌الیقین الیهم یقئی و الغالی و بهم‌لحق تعالی‌الله اذرجع الحق الى اهله و نقل الى منطقه این جوری بشود آن وقت اهل معلوم می‌شود حق بجایش بز می‌گردد. خبرگان در یک جمله: یعنی همین. باید افرادی بیایند که حق را بجایش بنشانند..

۱۱- بیانیه حزب ... رشت مورخه ۱۳۴۲/۱/۱۸ واقعه را اینگونه مشار می‌دهد: "غربوب همان روز سیاه رشت در محاصره پیکاریها قرار گرفت که با یک اعلامیه شهید انصاری و هجوم حزب ... آنها قرار می‌شدند. شب شدو در بی شب صح، جوانان حزب ... که تا صبح اطراف سیاه بودند در صدد برآمدند که اقامه جماعت کنند ولی ای وجدانیهای بدبار، ای ارواح طبیه شهدا بشنوید که حتی یکی از انقلابی نمایان این استان که داعیه، انقلابی بودن، آن هم از سال ۱۳۴۲ را دارند پیدا نبود که امامت این نماز را بعده بگیرد. ناگهان برادران دیدند فردی از سیاه خارج شد اندام کوتاهی داشت ولی سعده‌صدری بسیار، با تبسیم آمد باحضور و خشوع آهد آری کریمی بود که برای شرکت در نماز جماعت آمده بوده با اصرار برادران امامت نماز را بر عهده گرفت و نماز با امامت ایشان برگزار شد."

رسالت معلوم شد چقدر سنگین است.....
تحقیق بیان امیرالمؤمنین را از دل قرون و تاریکی‌ها در صدر اسلام از آن دل پر درد در کناره چاه در نیمه شب: الان اذرجع الحق الى اهله و نقل الى منطقه. ماباید همچون تحقق رهبری امام است ببینیم، تحقق صفات دریافت‌ها و تشخیص‌ها و آراء، خبرگان ما را در میزان کردن امر رهبری به تعییت رهبری امام امت و ارشاد جامعه هماره در این مسیر صادق از رهبری‌تا وصال این جامعه و این انقلاب به انقلاب‌جهانی مهدی علیه‌السلام مردمی و ارواح العالمین له الفداء که بار پروردگاریا به میمنت این وجود پر برکت بر عمر پر برکت امام سال‌ها افزون بفرما (اللهی امین) بار پروردگارا ما بیش از پیش آشناز به معارف فرهنگ اسلام فرار بده (آمین) بار خدایا خبرگانی راستین از درون صندوق‌ها بر کرسی مجلس خبرگان بنشان (آمین) بار پروردگارا روحانیت صادق و مومن و پیرو راستین امام که گذشته و حال شان بیکسان و بر مبانی یقین به الله و طریق صحیح انقلاب از موازین ولایت فقیه بوده است بر تأییدات شان روز افزون بفرما (آمین) بار خدایا خدمتگزاران به این انقلاب در هر لیستی هستند بر تأییدات شان بیفرما (آمین) دشمنان انقلاب اسیاب بدینه و نکت و خذلان‌شان را در دنیا و آخرت بدانست مستضعفین بایاری و نظرات تو فراهم بفرما (آمین) بار پروردگارا عاقبت امور همه مازا و انقلاب ما را ختم بخیر بفرما (آمین) بار پروردگارا ارواح شهیدان‌ما از حرکات ما شاد و با ارواح شهدای کربلا محسور بفرما (آمین) بار پروردگارا لحظه مرگ ما را لحظه سعادت ما قرار بده والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته.
خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگدار. خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار.

استانداری گilan

وزیر استاندار

آی تراو راه

سپاهی گوناگون بر سیاست این کشور پهناور سایه افکار

ناریج
شماره ۱۳۷۲

حزب کار ایران بنا به وظیعه موهن پرستانه خود، همانگونه که نکته اخلاقیه ای رساند
جمهوری و شیعی علی تهرانی بوداده است، اخلاصه و مر را که صدای جن بلایه ای رساند
مقدور و مست ایرانی هی باشد، نکنند کند.

اعلام حمایت شفیقت های عیاز از زین جمهوری

اعلام حمایت شفیقت های عیاز از زین جمهوری

بنام حد

مردم ایران!
قدرتمندان حاکم ایا به سقوط کشادن اولین رئیس جمهور کشور، دینه های شنید جمهوری و
برتری استبداد را فراموش می آورند
کمین سرگرد به وضوح بر همگان درون شده است که همچنان حذف افای من در رئیس جمهور
آنها بروای سلطنت کاخی سر اوریه، قدره است و اغیر (کما اینکه اگر قرار بر محاکمه و عزل
آن خود دست امدادگران احتمال نظر و اسنده هزب - حاکم اند که باید در پیشنهاد و داد
به پایی میز خواهکه کشاده شوند) اینچنان سرگفت و جشنانه مرضی که به پادشاه ای از الم
حربی اسلامی و دفاع از مقام ریاست جمهوری برخاسته اند خلاصه ای از این اتفاقات
دو این ایام، عصافیر های خود را در هدم و سارمان های گروه های شاهزادگانی ملی و اسلامی و
پیغمبری شیعیانی از همان راه دارند که دارند فرمی اینها که ما شام فرا آن نشانه داریم
استبداد بر این دنی و يوم جلوی گیری کنند
ما ضمن اعلام حمایت گالی از ایامی میشیون تکوتی بینی صدره به تمام شخصت داد، آنچه
و زمانی ها هزاری دیگم که تاریخ گشتوانی ها در برابر این حق، کشی ها و هاتون اندیبا
نموده بخشید، و به کسانی که تا اینجا و عصافیر و پیغمبری در مردم میم در سرگوب "راهنی" های
آنها را دارند احتقار من گیم از مردم شریعت و زیم خاش گذشته صرف پیگردی که "سر و غم" ای ای
پیغمبر که عاقبت کشانی که قیل از شما بعده جگوه بوده است! "قرآن کریم

۱۳۶۵/۱۰/۲۲

ابوالله محمد تقی عالی (هدمان) - بیوی خلیلی (حضرت ایت الله طالقانی) - حجت‌ال‌علماء
امیر مخد (سپهبد سایی سینح مصطفعی) - حاج محمد شاه - اشرف مخد ملکی - احمد
علی یاسایی - گاظم متدهن - دکتور بوران شریعت رهون (شریعتی) - مهدیس پزدرا حاج حمزة
دکتور حبیب‌الله داوران (رسنی) - حجت‌ال‌علماء حلال انجیه‌ای - مهدیس محمد اقبال - ابودر
ورد امیری - محمد رضا اسلامی - مهدیس نصرالله اسحاقیل زاده - حسین مفتح - عبدالعالی
محمدی - سید حسین حسینی - مجید شریعت.

د. ای از وانان چنین لی معاهدن و سعد، نکسه
را اولانه برای پیشرفت امور ایران ریاست‌الوزاره‌اند
سیاست‌آخیراً برازیلک بناهاد ای جهاد ریاست‌الوزاره‌اند پلکان‌سیر
اعلام را ای از نموده اند بمنظور شفیق و لکوس این جوانان
ند اکاروسین پی ریست اند از مصایبه ای بی‌پیش‌بینی
اعیان‌باشیرگان هنکاری واژله‌های اینها نیز تاحد امکان هر تنه
اعتراضات پانزده‌ماهیان بصری بودند و در روزه تهمه حالی
ساختن از قبیل سیمان و آجر پیغمد اکثر ایلات از راه گردیدند /

مشتر
کارم ای ای
استانداری گilan

«سد شد ای دکار»

سے تا لی

دَرِسْرَاهْ مُنْتَهِيَّ بِهِنْ لَهْ رَسْت

1

سندھ مارہ

١٠

خواهیم داد.

دانشگاه مسلمان و متعدد رهت

٢٠ / ٣ / ٢٨

اکیلا عیدہ شمارہ ۲۰ پارے یا ان تھیڈر و رشت دو پڑھکے باد
اکیلا عیدہ شمارہ ۲۰ پارے یا ان تھیڈر و رشت اکا لام تھیڈل سو اسی

بـ ۱۱: الله على فارجوم و على صنـن و على ابـارمـنـشـارـهـ وـ ليـمـ عـذـابـ عـلـيمـ - بـقـرهـ ۷
وـ دـوـرـ دـاـرـ بـوـرـ ذـكـرـ وـ كـوـشـانـ مـهـرـ زـدـ وـ بـوـيـدـهـ :ـ بـاـنـ بـوـهـ ظـكـنـدـ کـهـ دـيـگـرـ وـ اـقـعـهـاـ رـاـ نـمـيـمـنـدـ

سازمان ایجاد و بازارگرانه معتبران متعددی بازاریان نیز و نوافرمانه ریخته
باید این انجمنات است ایرانی و گشته مردم آزاده و قوهای ایران و محله بازاریان
متعدد که در همه این اجتماعی انجمن احتمالیان حاکم و شعبانه هفت و بیکاری و پیش جمیور
متعدد هستند و دکتر بنی هادی بازاریان مجده و سلطنت و متغیر همگام با بازاریان اسلامی
باشند و این اتحاد این اتحاد ایرانی در روزهای ۲۶ و ۲۷ خردادماه ۱۳۵۰ و پیشنهادهای
نیزی این اتحاد را میتوانند این اتحاد ایرانی و میراث اسلامی و میراث اسلامی و میراث اسلامی
باشند و این اتحاد را میتوانند این اتحاد ایرانی و میراث اسلامی و میراث اسلامی و میراث اسلامی
باشند و این اتحاد را میتوانند این اتحاد ایرانی و میراث اسلامی و میراث اسلامی و میراث اسلامی

این دو اتفاق می‌توانند در مکانیزم انتشار این ویروسها نقش بسزایی داشته باشند. این اتفاقات می‌توانند از توزیع پراکنده و همچنین پراکنده و متمرکز از این ویروسها نتیجه شوند. این اتفاقات می‌توانند از توزیع پراکنده و همچنین پراکنده و متمرکز از این ویروسها نتیجه شوند.

چه شد که اینان نه تنها به حسابهایشان رسیدگی نشد بلکه بعد از اینکه امام در جریان (عزل) بنی صدر مخلوع – فرمان داد که باید بازار بسته شود، بازار رشت آنچنان بست که ما آرزو داشتیم که قبل از انقلاب یک دفعه اینجوری (بسته) بشود! گفتم اگر من با سند ثابت کردم، اگر غیر این بود، جلوی همین مسجد جامع (لاهیجان) همین مردمی که بارها پیشان اللہاکبر گفتم من را شلاق بزندگی اگر باست ثابت کردم که این تروریسم اقتصادی استان گیلان را، متنهای ناخود آگاهی‌های ما، امضاهای ما، نامه‌های ما آنها را پیشیان شد که امروز خودش را به ستیر و تهاجم علیه انقلاب وادر کرده و بر خلاف فرمان صریح امام در جریان بنی صدر بازار رشت را به عنوان دهن کجی به بهشتی و امام می‌بندد، و اگر برگ حمایت کنی از زید و عمر در این استان از همان عامل ضد انقلابی که شش صفحه‌نامدارد همماش توهین، همماش انتقام، همماش افتراء به شهید بهشتی.

اگر این را ثابت کردم می‌توانید به ما بیاورانید که شما می‌توانید این آقا را پیگیری بکنید؟ یا فقط یک کارمند ساده اداره که یک اشتباه کرده باید مورد تعقیب قرار بگیرد؟! "بنم بگو که تروریست اقتصادی لاھیجان کیه؟!" اینکه راه حل نیست، اول بنم بگو. اگر من ثابت کردم که این تروریست اقتصادی، دیروز رشوه‌ها می‌داد امروز اصلاً آشنا به شماره شاید نیست، هنوز، ولی بنام حسابرسی دینی (متناقضه سوء استفاده است!) خودش را اینجوری قانع کرده است. دیروز صد هزار تومان، صد هزار تومان می‌داد بازار و مردم و مستضعفین را می‌چاپید، امروزه ده هزار تومان می‌دهد، من ساده‌دل هم می‌گیرم زیر بقچه‌ام می‌گذارم و این هم می‌رود بازار آنچه جنایت که میخواهد بکندی کند سر مردم می‌کند (۱) این دست را باید هدایتش

۱ - دکتر حبیب داوران استاندار انتصابی دولت موقت در گیلان عضو کمیته رهبری جبهه ملی گیلان.

متن سخنرانی شهید مظلوم گیلان حاج شیخ ابوالحسن کریمی در مجلس سوم شهادت برادر بیرون مدافع در تاریخ ۲۸ فروردین ۶۲ که از روی نوار پیاده شده است اعوذ بالله من الشیطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم.

... قال على (ع) : ولقد كنا مع رسول الله(ص) نقتل آباءنا و ابناءنا و اخواننا و اعمامنا ، ما يزيدنا ذلك الا ايمانا . (خطبه ۵۵ نهج البلاغه) .

برای یاری دین اسلام زمانی که همراه رسول خدا بودیم با پدران پیاست این کشور پهنا و فرزندان و برادران و عموها کارزار می‌کردیم ، می‌کشتم ، (کشته می‌شدم) نه تنها رابطه‌های عاطفی و خانوادگی ها را سست نمی‌کرد بلکه ما یزیدنا ذلك الا ايمانا .

جز به ایمان ما بخدا و انقلاب افزوده نمی‌شد .

اینکه می‌گوییم عزیزان ما ، یاران انقلاب ، این چهره‌ها در نظرنده و دیروز برادری می‌گفت : این چه مستلزمایست ، آنها که خوبترند هدیه گرانند؟ گفتم : انقلاب زیباست ، انقلاب الهی است ، انقلاب قربانی خدائی دارد ، بنابر این سرمایه‌های سالم میخواهد . کاسب سالم بازار ، جنس سالم عرضه می‌کند ، مترسی هم جنس سالم می‌طلبد ، کاسب دغلباز ، درد - تاجر محثکر درد ، او جنس تقلبی عرضه می‌کند .

هیئت پیگیری : (پیام هشت ماده‌ای نام) می‌گوید : طکه شمات تروریستهای اقتصادی استان را بنم معرفی کنید . گفتم : اینکه کاری نیست ، مابه شما بگوئیم الف - ب - ج - اینها تروریست‌های اقتصادی گیلان‌اند ! دو روز زندان تمام می‌شود ! اول به من بگوئید ، اگر من بر شما ثابت کردم که - تروریست اقتصادی استان را کی ، قوت می‌دهد آن چهره‌های خبیثی که بعد از پیروزی انقلاب به سوابق سوشان هر روز انتظار داشتند که حکومت آنها را حساب رسی کند و جنایات شان را در ککهای آنچنانی در تثبت حاکیت رژیم شاه به حساب بیاورد و روش کند و برای مردم روش تر کند . اگر روش کردم برای شما که

جامع صحبت خواهم کرد. امروز مقدمه‌ای عرض می‌کنم. هیچ وقت باور نداریم که بمانیم، اگر کسی توی این راه (انقلاب) آمد و باورش این است که بماند، خوب بماند خوب کاذب دنیائی، برود مطالعه کند، طرز تفکرش را با ارزشها دگرگون کند، آنوقت به راه (انقلاب) بپاید. یکوقت بدست برنامه‌های سوء دشمن آشکارا، (انقلاب مورد تهدید قرار می‌گیرد) شهر یادتنان است چه بود؟ همه یادتنان است. جالبه جالب است که تو برادر حزب‌الله‌ی، اگر در ۱۴ اسفند دانشگاه تهران زور روی گارد ضد انقلاب بتنی صدر مقابله کردی و بعضی هایتان کشته شدید و بعضی هایتان زخمی شدید و ماندید. امروز پرونده‌های شکایت شما در بعضی دادگاهها بیرون می‌آید در بعضی دادگستریها که شما آرزو زدو خورد گردید، رخی کردید! تو برادر حزب‌الله‌ی اگر در این شهر دیدی که ضد انقلاب به باغات این شهر هجوم کرد و به عنوان تقسیم باغات بین زاغیون ستم کشیده از دست اربابان ضدانقلابی که رستنایان باره به فرمانداری آمدند - گفتند: ما باغ را کارناریم این صاحب باغ باید سرباغ، اما نمی‌تواند بباید! چون سی سال جلوی نوامیس ما حداقل کاری که کرد این بود که شاه فرش را می‌گرفته و سریا آنچه‌ای شاشید، بیش می‌گفتم اینکار را چرا می‌کنی؟ می‌گفت: رستنایی که آدم نیست؛ من او را حساب بکنم!! اگر بباید پایش را قلم می‌کنم و هنوز هم که هنوز است این آقا نمی‌تواند سرباغ خود برود، می‌گوید: با من مسلح بفرستید، یک پاسگاه برایم بزینید که من بتوانم آبروم با غم را کش کنم! گفالت است آنوقت تو حزب‌الله‌ی سلمان - اگر آن روز رفتی و با دریافت اینکه او (ضد انقلاب) در این شهر اعلام موجودیت کرد و خانه زید و عمر را گرفت (در برابر او ایستادی) ما از یاد نخواهیم برد (که ها در داخل خانه‌های لاهیجان (اینها) سنگر درست کرده بودند. من یادم نمی‌رود ساعت یازده شب از فرمانداری آدم توی شهر گشت زدم دیدم یک ماشین پیکان، یا یک وانت بار (جهنمی‌دانم) پر از جعبه - جعبه - مشابه جعبه‌های فشنگ

کرد، این دستی که این می‌گیرد بعد هم می‌گوید بارکالله به تو دعا می‌کند و نمی‌داند که به این (رویه و تلقی) بازار و نیخ انقلاب را نامید می‌کند، این را باید بزید. تکبیر حضار.

آقایان: عزیزانی که می‌گوئیم آن چهره‌های والائی هستند کدر میان همایین تهاجمات در میان همه بازیگری‌ها توanstند آکاشهانه راه را بشناسند، چشمان را بالا - بالا بگیرند دور - دور امام را ببینند بهشتی را ببینند منتظری را ببینند، باهر را ببینند، مشکینی را ببینند، بزرگان را ببینند، مجلسی پر از چهره‌های والائی انقلاب را ببینند و با آن دید وسیع و یک انسراح صدر که دانهای زبان حالشان و قالشان ایست: رب رب اشرح لی صدری و پسرلی امری و احلل عدهه من لسانی و یقظه‌واری "خدایا چنان کن که حرف مرا بفهمند خدایا چنان که فرباد مرا بفهمند، خدایا چنان کن که بجای آنکه احساس دشمنی کنند - احساس دوستی کنند و از ما آشینه ببینند، فربادهای ما را به عنوان هشدار و تذکر دربایند و رویش فکر کنند و بدنبال دوستان یاوه‌گو و چالپوس که همچون شاهه پشت سر رود و موسه موگوید نگرددن. آنها با این دید آنها حرکت کردن و در این انقلاب آمدند و از روزهای اول پیروزی‌تا امروز یا در جبهه‌ها یا کردستان یا در خوزستان یا در گبید و یا و یا . . . یا در داخل شهرها بست این مزدوران این زوشهای نائل شدند. اما یا همه اینها آچه را که باورات ماست اینستکه‌این میدان میدان کوچکی نیست، این میدان میدان بازی یکروزه و دو روزه یک بازیگر معمولی نیست این میدان - میدان ستیز انسان مونم بحد است با همه حامیان ریشه‌دار دل تاریخ - از زمان آدم ابوالبشر تا امروز.

احساس تکلیف

خانواده‌های شهدا - من احساس تکلیف کردم امروز سحن بگویم، می‌دانید شاید تزدیک به یکسال و نیم است که من در این شهر سخن نگفتم و سخن‌ها مانده است و آنروز که احساس تکلیف کنم جلوی مسجد

زنان با تمام دست لرزه، پشت اینها پنهان شده، که بیینیدنتیجه کار چیست. فکر کردید که الان است کمانقلاب اسلامی تمام بشود دو باره (سراکارها بیاید دو باره به به و چه راه بیاندازید؟ این را همیشه داشتید اما آنروز بگونه‌ای).

رخده بی‌رسوصدای گروهکها به مراکز اداری و اقتصادی آنچه کامروز حساس‌تر و خطرناک‌تر است این است که همانها که دیروز در لباس دشمنی آشکارا اعلام موجودیت می‌کردند، امروز بعد از دو ایال تجربه از دو سال پیش به این طرف – راههای دیگری آغاز کردند. ادارات ما مرکز نفوذ بی‌رسوصدای واپستان مشخص حزب توده است. ادارات ما مرکز حاجاجی سر سپرده‌گان فدائیان خلق است. ادارات ما بسیاریشان، مرکز برناهوریزی در ایجاد روحیه ضعف و ناباوری نسبت به انقلاب سستضعفین از سوی همین نوکرانی است که فهمیدند باب راه فربی وارد شد من به بعضی از مقامات گفتم، ادارات ریادی را هم نام بدم به اینها شکل عمومی بسته شده ضد انقلاب توی ادارات را یادآورشان کردم، جای تاءسف است که در مقابل اینها یک دفعه می‌بینی افرادی که در این شهر – توطئه‌ها کردند رو درروی نیروهای حزب‌الله ایستادند؛ یا اینها ایجاد کردند، به باغات تهاجم کردند و بعد بنام نیروهای صادق تمام کردند و بعد از اینکه چهار سال نوی سهر ول می‌گردند و دکان باز می‌کنند، یک پاساز را در این شهر می‌گیرند که آن پاساز جیزی که در آن نیست چهره اسلامی است. آنوقت می‌بینی یک دفعه یک قلم – هفت‌تصد هزار تومان تا دویست هزار تومان به اینها نمی‌دانم پول می‌دهند، رشوه‌می‌دهند چی‌جی می‌دهند؟! یاد می‌آید دو سال پیش اوایل انقلاب این کار شد پول‌ها را برداشت کردستان (علیه انقلاب) خرج کردند.

ترویر شخصیت عزیزان و یاران صدیق انقلاب ما فریاد یامان این است که امروز ساده/اندیشی‌ها دارد سبب می‌شود که بسیاری از عزیزان انقلاب، بسیاری از یاران صدیق انقلاب

ارتشی، دارد بطرف خانه‌آن آقائی که در (محله) خمیر کلایه (لاهیجان) خانه داشته می‌رود. آن ارباب یکبار نیامد به هیئت پیگیری شکایت بکند که گروه فدائیان خلق خانه مرا غصب کردید و آنرا پایکا هفدادیان کردند. واما جالب است امروز می‌آید و شکایت می‌کند و می‌گوید: من رفتم فرمانداری فرماندار ما چک زد. ای مرد: من یک کفش لنگهداشتم توی این گیلان داشت حکومت می‌کرد و اکر آن روز برسد کفش لنگه‌ها دو باره بیرون بیاید. سیلی؟ تو ضد بشری که سال‌ها بر سر مستضعفین کوپیدی و فرداها آمدی پشت فدائیان پنهان شدی و فرمانداری را سیاست این کشور بهنا

تحریک کردی؛ مگر فراموش می‌کنم آنروز که (بدخواهان انقلاب) می‌گفتند: مرگ‌بر فرماندار، درود بر خمینی، فرماندار نمی‌خواهیم (۲) آمدند داخل شهر، یکدستها چهره‌های خبیث شما را می‌دیدم تسیبی

۲ - راهپیمایی خائنانه چپ نمایان علیه فرماندار مکتبی لاهیجان در فروردین ۵۸ که در فردای برگزاری فراندم نظام جمهوری اسلامی صورت گرفت. قبل از این راهپیمایی عناصر مشکوکی تحت پوشش اتحادیه دیپلمهای ببکار طریق اطلاع‌یهای مخصوص از مطالب سراپا کذب، از تمامی دیپلمهای ببکار شرق گیلان می‌خواهند که برای روش شدن وضعیت اشتغال‌شان در فرانداری لاهیجان حضور به هم رسانند! و بدینوال آن با آوردن تعدادی نیرو در محوطه فرمانداری وحدت چند روزی مسلطه تحسن می‌زنند. در آخرین روز علیرغم توصیه‌ها و نصایح مشفقات مقامات مذهبی و سیاسی شهروکوش و تقبل مسئولیت فراهم آوردن زمینه‌های اشتغال از سوی فرمانداری برای دیپلمهای ببکار واجد شرایط، اقدام به راهپیمایی علیه برادر ابوالحسن کریمی فرماندار انقلابی لاهیجان می‌نمایند. که این حرکت مذبوحانه بر اثر برخورد هشیارانه و سخنرانی افشاء‌گرانه فرماندار در میدان شهدای شهر و غربی حمایت بیدریغ مردم حزب‌الله حاضر در صحنه خنثی و از هم پاشیده می‌گردد.

نه با مارک ارجاع که دیروز امپریالیسم (بقول آقایون) تو دهن مجاھدین ضد اسلام و فدائیان گذاشته بود (بلکه) با اتهامات واھی دیگر (کوبیده می شوند .).

کی گفته: اگریکی بباید به دادستانی مثلاً "بنام کرمی بگوید: بالای چشم ابروست، این ضد انقلاب است؛ کی گفته: که اگر یکی به آخوندی بگوید: آقا چرا اینجوری کردی؟ این ضد روحانیت است؛ که گفته: حاکمیت ایدئولوژی نه حاکمیت لباس تنها .

مگر یادتان نیست که شهید مطهری امسال هم، نوارش را در پرسیاست این کشور پهناهی های تلویزیون گذاشتند گفت: حکومت اسلامی حکومت افکار مونمنین و ایدئولوگی اسلامی است نه حکومت لباس تنها (۳).

۳ - استاد شهید مرتضی مطهری در مصاحبه تلویزیونی که در آستانه رفراندم نظام جمهوری اسلامی بعمل آوردن در تشریح و برگزی نظام جمهوری اسلامی در بعد حاکمیت می گویند: "نقش فقیه در یک کشور اسلامی، یعنی کشوری که در آن هردم، اسلام را به عنوان یک ایدئولوژی پذیرفته و به آن ملتزم و متعهد هستند، نقش یک‌ایدئولوگ است نه نقش یک حاکم. وظیفه ایدئولوگ این است که بر اجرای درست و صحیح ایدئولوژی نظارت داشته باشد، او صلاحیت مجری قانون و کسی را که میخواهد رئیس دولت بشود و کارها را در کادار ایدئولوژی اسلام به انجام برساند، مورد نظرات و هررسی قرار میدهد و مألفاً نجاح که از حکومت طبقه روحانی نام برده، گویا در بیان شما میان حکومت اسلامی و حکومت طبقه روحانی اشتباہ شده است، می‌بیسم از گنجای اکلمه اسلامی مفهوم حکومت روحانیون استفاده می شود؟ آیا اسلام دین طبقه روحانیت است؟ آیا اسلام ایدئولوژی روحانیون است؟ یا ایدئولوژی انسان به ما هو انسان؟ آیا واقعاً "روشنفکران ما، آنگاه با مفهوم جمهوری اسلامی رو به رو می شوند و یا این کلمه را می شنوند، جمهوری باصطلاح آخوندی در ذهن شان تداعی می شود که تنها فرقش با سایر جمهوری ها در این است که طبقه روحانیون عهده دار مشاغل و شاغل پستها هستند مجاہی تعجب است و اگر می دانستند و نعل وارونه می زندن جا تاسف "

کی گفته هر کس آمد گفت: آقا تو در حد سواد خودت حرف بزن تو در حدود خودت فریاد بزن، آقا بگویند: این هم ضدآخوندی این هم امتیه: کی گفته؟ چرا قاطی می کنی؟ چرا به دشمن غذامی دهی کی گفته که در دنبال خطبههای جمعه بايد مقامات ادارت را کویید؛ کی گفته که باید به فرماندار منتخب شهر گفت: کله پوک، کله خراب! (۴) فریاد بلند است: آیه الله... منتظری - آیت اللهم شکنی آیه‌اللهای بزرگ شواری عالی فضائی، در گیلان ائمه جمعه به جای اینکه از هم‌دیگر درس فتوت و اخلاق بگیرند با هم می‌نشینند به اینجا می‌رسند که اگر این هفته یکی به فرماندارش توبید آن هفته استاندار را بگویند. من بودم نوی نماز جمعه که زیان پناه را دروغ بستند من امور عمرانی فرمانداری را نظارت داشتم. کی گفت: زیان پناه در این شهر عمرانی را خوب انجام نداد؟ جز این بود که زیان پناه میخواست بازار لاهیجان را کنترل کند. فریادش بلند بود که کریمی چاهی سی و پنج تومان تا چهل تومان تمام می‌شود چرا نود تومان در بازار فروش می‌رود؟ من می‌خواهم این را کنترل کنم و راست هم می‌گفت. یک‌دفعه دیدم (زیان پناه) ضد آخوند و ضد روحانی شد، یک دفعه دیدم ضد انقلاب شد.

۴ - امام جمعه لاهیجان حاج شیخ زین العابدین قربانی در خطبه نماز جمعه مورخه ۱۴/۶/۲۶ در تقدیم و تنقید تلویحی از استغفاری فرماندار وقت لاهیجان که در اعتراض به مداخلات غیر قانونی عدهای از افراد متغول و متنفذ همراه امام جمعه در امور جاری فرمانداری صورت گرفته بود می‌گوید: "آدم نباید کله شق باشد، کله خشک و کله خر نباید باشد، کسی نصیحت می‌کند او را، به پره کلاهش نخورد! استغفار نمی‌کند ناراحتی نمی‌کند .."

توطئه عظیمتر از ترورها و کشتار در جبهه‌ها

امروز توطئه عظیمتر از ترورها از کشتن‌های در جبهه‌ها، این نابسامانی‌هاست که بادوتنا امضاء با دو نامه به دروغ چهره‌های عزیزان را ملکوک می‌کنند. آن امضاء‌هایی که من آرزو داشتم تو حزب الله را رزو داشتی کدر ایران در انقلاب اسلامی در گیلان از الاحقرهای بزرگوار ما زیر نامه‌های ضد شاه ببینی، در زیر اعلامیه‌های که امام میدهد ببینی، امروز بیست تا بیست و پنج تا زیر نامه‌اید، کدام نامه: ای سیاست این کشور بهناور سالگرد ایران ۱۳۵۸ می‌باشد (۱) همه الاحقران، این همه الاحقر اگر داشتیم، چرا گیلان مرکز این همه قضایا بود؟! قربانتان برم، داشتیم ولی چطور شد برای شاه همچه احساس تکلیفی نکردید که زیر یک نامه‌این همه الاحقر بگذارید؟! (۲) اما برای این جوانکی که روزی تو از خانه بیرون نمی‌آمدی و اگر می‌آمدی ضد انقلاب جلوی ترا می‌گرفت و می‌گفت: عمامات را میخواهم گردانم بپیچم و می‌گفت: آشیخ - بول نفت را داری توی جیب میریزی، توهینت می‌کرد، ما گفیم: از خانه بیرون نیا، ما سریک تنوی مغز اینها می‌کوییم، (احساس تکلیف کردید؟!)

علت صدور حکم جلب از سوی دادسرای عمومی تهران
چطور شد امروز یکی بعد از دیگری برای مسئولین جلبی می‌آید؟
دو سال است که برای من یک جلبی آمد. از کجا؟ از دادسرای انقلاب
تهران؟ نه از سوی شورای عالی قضائی؟ نه - از دادسرای عمومی
شعیه ۲۸ تهران!
قضیه چیست؟

یک آدم زمینخوار کنیفی در این شهر تا قبل از انقلاب زمین را
ول کرد، روزهای انقلاب زمین چندر شد و گذاشته بود این زمین را چه
بکند، توبیدانی در تهران و در آمریکا عیش و نوش می‌کرد، روزهای
پیروزی بیچاره‌های روسنایی آمدند، من رفتم با حضور ملاعی شهر،
اینجا می‌گویم حالا اگر بگویید: من نیامدم خودش می‌داند با حضور
ملای شهر - قاضی شرع شهر و فعلاً امام جمعه شهر - رفته بیان
کردیم (۳) دیدیم بقول معروف بلدوزر توش نمی‌رود. آقا اختلافات
بود این آدم چی داشت، چی داشت، روسنایی‌ها مورد ابداء و آزار
تطییع و تهدید ضد انقلاب بودند و اینها در مدت ۲۰ روز با دست
هاشان با داسهایشان این چیز را طوری آباد کردند که شما وقتی

ع - هفت هکتار زمین بایر در روستای بیجار به لاهیجان در
اوایل انقلاب سال ۱۳۵۸ بخاطر آنکه زمین معطل نماند و تولید بالا
رود و از کشاورزان نیز رفع محرومیت گردد، وسیله جهاد سازندگی و
همکاری انجمن اسلامی محل بحکم قاضی شرع وقت گیلان حاج آقای
قربانی و اشرف نماینده شورای واگذاری زمین استان در لاهیجان شهید
ابوالحسن کریمی (فرماندار وقت لاهیجان) بین ۱۴ نفر از کشاورزان
محروم محل باد شده تقسیم موقت گردید و ضمتأن قسمت‌آباد (دایر)
ملک مذبور کماکان در اختیار میاشر مالک باقی ماند. برای اطلاع بیشتر
از ماجراهی غم انگیز این قدم صدق شهید به نشریه فریاد مظلوم ۳
جلوهگاه درد-مراجعه شود.

موسسه مطالعات مبارزات اسلامی

۵ - "شورای ائمه جمعه استان گیلان....در نامه‌ای شهید کریمی را، دادستان انقلاب اسلامی استان را فرماندار یکی از شهرهای جمهوری اسلامی را یکی از رهبران حزب الله را متهم به اختلال حواس و دیوانگی نموده تا از انتزاع او را از دادستانی بردازند و بر پای ورقه امام جمعه فعلی رشت و امام جمعه لاهیجان به همراه چند نفر از ائمه جمعه به استثناء حجج اسلام امینیان، صفوی و حنیدی (ائمه جمعه شهرهای آستانه اشرفیه، فومن و رودسر) امضاء نمودند... و در نامه‌ای دیگر او را به اخلالگری و آشوبگری محکوم نمودند!" به نقل از بیانیه حزب الله رشت

نمی‌گوئیم که فدائی و مجاهد هم بیایند نه) ما این را برای خودی ایمنی‌گوئیم که امروز دارند لگد می‌خورند. در شب می‌آمدم مدیدم دم. بسیج. معلمین آموزش و پرورش‌اند، دم سپاه – بچه‌های فلان دهات هستند، ضد انقلاب می‌دانست اگر تو با دوچرخه در شهر بگردی او ترا تنها هم ببیند گویا پشت سر توده هزار نفر خواهید، آقانمی‌آیند بعد از بازی بیایند بگویند: آقا ما می‌خواهیم دو تا مسلح به توبدهیم: این خندهدار بدختیه یک عزیزی کشته شود من بدیخت دو تا آدم بیا خودم یدک بکشم که من را ببایند!، در این شرایط مرگ تنها علاج است شویت شهادت تنها عذا و نوشیدنی گواراست. من اینجا اعلام می‌کنم: سپاه پاسداران، کمیته، بسیج، چطور است که در شهر گشت نیست؟ من آدمدم بپرون، (ساعت) یک شب آدمم یازده شب آدمم این شهریه این بزرگی یک گشت ندیدم. چرا؟ شما هم آمدید خدای خواسته شل بگیرید: شما احسان تکلیف می‌کنید؟ مگر هفته پیش ضد انقلاب دیوارهای این شهر را آزمایشی نمودت؛ مگر نفهمیدی که نتر آنها این است که اول بتویسند بعد هم ترور کنند تا سد موجوددار اتفاقاً قوت و انسجام را بشکند و شکستند. به انتظار چه نشسته‌ایم، از دست رفتن یک عزیز در رابطه با این همه هدیه‌ها مستلزم نیست، اما درد اینجاست که آیا قضیه این است که یک ضد انقلاب در رابطه با خیثت گروهی خودش آمده ایکار کرده یا فرصت طلبی کرده و زمان شناسی کرده؟ مگر عزیزانی چون دستغیب‌ها را با داشتن آن همه محافظ نشکشند؟ مستلزم مهمتر از اینهاستله آگاهی به زمان است. امام ششم (ع) فرمود: العالم بزمانه لا يهمهم عليه اللوايس: کسی که عالم به زمان باشد دشمن و دوست فربیکار نمی‌تواند بباید لباس به روی چشم او بر حقایق بپوشاند. دروغ‌ها را نمی‌تواند راست جلوه دهد و راست‌ها را نمی‌تواند دروغ جلوه بدهد. نگاه کنیم بعد از دو سه سال ببینیم با ماجه‌کسانی بودند، الان چه کسانی هستند و چرا، آنهایی که اول با ما بودند برای چه بودند، اینهایی که الان با ما هستند برای چه

بیینند خیال می‌کردید ده سال آباد بوده است. آن آقا (زمینخوار از فرنگ برگشته) دید توی منطقه مثل اینکه کار پیش نمی‌رود اینها همانهنجی دارند از دادسرای عمومی تهران جلب می‌آید، برای کی؟! آمدند گفتند: کریمی جلیبی داری، برو تهران، گفتم: آنروزی میروم که بیایند من را دستبد زده ببرند تا لاهیجانی‌ها ببینند دزد شهرشان را گرفتند (لبخند تاثیر انگیر حصار)

اما آنروز، آن قضايا بود، البته وقتی توى انقلاب آمدیم همه اینها را پیش‌بینی می‌کردیم. چه خبر است؟ البته در این انقلاب پیگیری باید بود. هیئت پیگیری از زیبائی‌های این انقلاب است: اسلام، علی (ع) به همه مسئولیت‌مندان آموزد که باید برای مسئولین شما چشم بگذارید عیوب بگذارید ولی نه بعد از اینکه، پنج سال از انقلاب بگذارد هر خد انقلابی بیاید، شهر به هم بربزد. ای هیئت محترم پیگیری، ما از تو خواهیم اگر می‌توانی ریشه این حرکت منافقانه اخیر لاهیجان را که یک عزیز بیگانه را سوت شهادت نصیبیش کردند، بدست بیاید. اگر می‌توانید بگنید که این منافقین کوردل کی بودند که این عزیزرا کشتند. شما فردا می‌ربوید، حواب این مردم را (حق هم‌دارند) باید داد. وقتی هر روز در ادارات توطئه بشود که اینجاوان را بکویند آن مسئول را بکویند، آن یار انقلاب را بدنام کنند آن عزیز دیگر را نه تنهم کنند و امروز ادارات ما از سیاری یاران صدیق انقلاب حالی شده باشد، طبیعی است که فردا شما بکفه بینید: دست شما جناح‌گذاشته شده، یک‌فعده بینید که انقلابی دیگر لازم است و یک‌فعده بینید که آنچنان بشود که خدای نخواسته اگر فریاد الله اکبر را هم بگوئی، دیگری‌باورند اشته باشد که بیایند اجابت کننده چرا، چرا در روزهایی که در این شهر و در این استان مركز حادث بود و مرکز توطئه‌ها و روزو آشکار توطئه‌ها بود، یک ترور توى این شهر نمی‌شد. چطرومی‌شود آن انسجام، آن باور، آن هماهنگی آن همکاری، آن وحدت آن مشاهده دست‌های متعدد اسلامی از حزب الله نه بیگانه (ما اینطوری

دفاع بکنیم" من هم اعلام می‌کنم مصالح ایجاب نمی‌کند ما را محاکمه کنید به عنوان یک آدم متهم، بعنوان یک آدم دزد - خائن بهای انقلاب، چه بگوییم تا ما حرفها را بگوییم تا بگوییم کی ها از کیهان پول گرفتند، این شهر دارد به کجا می‌کشد و این استان به کجا می‌کشد، به چه عنوانهای پول می‌گیرند؟ پانصد هزار تومان فقط یک رقم پول گرفتند یک دزد کلاش کارخانه‌دار را زندان لاهیجان بدون محاکمه آزاد کردند، من بدین ساده دادستانم وقتی داد زدم، شدم ضد آخوند، ضد روحانی! کی می‌گوید اینطوری است؟ آن سندش را هم بنداند دارم! (آن کارخانه‌دار خدا می‌داند هنوز سر به سجده نمی‌گذارد، توهینیں شهر فرماندار عوض می‌کرد تو استان هم استاندار عوض می‌کرد منکه تمار نمی‌خواست سهم امام می‌فهمم؟ تا دیروز چرا یک ریال نمی‌دادم؟) (۲) حقدار ساده اندیشه قدر ساده نگری! ما به

۷ - بهرام منتصری از هترفین منطقه که قبل از انقلاب در ترویج فرهنگ مبتذل غربی و ضاربری‌های اخلاقی از طریق تاسیس سینما و دیگر مراکز لهو و لعب و در منطقه سیاهکل سهم بسزایی داشت و بعد از پیروزی انقلاب نیز در رایه همکاری با منافقین و دادن مغافر به آنان جهت پایگاه تبلیغاتی در سیاهکل جمیع انحراف فکری و سیاسی نسل جوان منطقه فرار داشت بعد از شکست جنگ مسلحه و تجاوزگرانه منافقین با نظام جمهوری اسلامی و اضمحلال شبکه تاریخ‌گوتی آنان در تابستان سال هشتاد و سخیر لانه‌های قساد منافقین در سراسر کشور منجمله سیاهکل توسط نیروهای حزب الله آفای منتصری نیز به اتهام همکاری و در اختیار گذاشتن امکانات مالی و تدارکاتی برای منافقین در حسب حکم دادستانی انقلاب دستگیری شود. که قاضی شرع وقت گیلان طی نامه‌ای خطاب به فرمانده سپاه پاسداران لاهیجان که گراور دستخط ایشان در اینجا آمده است بدون انجام مراحل قانونی و در جریان گذاشتن دادستان کل انقلاب استان تنها به صرف دریافت وجهات شرعیه از متهم حکم آزادی وی را صادر می‌نماید: فاعلبروایا ولی الابصار".

هستند؟ یک تکانی بخورید به دشمن بباوارانید که ما بی‌شعور نیستیم ما ناپاخته نیستیم ما اگر تا دیروز آن همه مراحل را رو در رویتان، قاطع ایستاده‌ایم امروز دیگر فریب این مرحله را نمی‌خوریم.

من اینجا اسلام می‌کنم ادارات جنگل‌داری استان پر از توده‌های هاست سازمان بیمه‌های اجتماعی پر از فدائیان خلق است، تا حالا برای اینها چه کاری کردید، سازمان چای استان، هنوز عناصر طاغوتی و ضد انتقامی تو شاست میدانی چرا، بعد از اینکه کار سازمان چای چهار ساله درست شد امسال هنوز کار خانه‌داران چای، کارخانه‌ها را اجاره ندادند چرا؛ چه می‌گویند؟ می‌گویند: این صد تا، این صد و بیست تا جوانی که دولت روی ترازوی ما گذاشت ترازن وی ما را می‌پایند اینها را باید بردارید: چرا؟ برای اینکه بیکی از اینها پیشنهاد کردند به توصیه هزار تومان می‌دهیم تو ندیده بگیر، بگذار ما کارمان را بکنیم. این بدینت گفت: من به دو هزار و هفت صد (تومان) قائم ام تا آخرین لحظه تو را می‌پایم. آن آقا می‌گوید: اینها را بردارید تا اجاره بدهیم. کی اینها را حقیقت می‌کند؟ بعد بیانید عصبانی بشوید بگویید: دادستان "خلع ید بکن از کارخانه‌دار" تا یک بدینت دادستان آمد خلع ید کرد یک کارخانه‌دار را گرفت که (حق هم هست) شورای عالی قضائی دادش در می‌آید: مادر اسلام عقود داریم فقاهت داریم، اجاره طرفین است زورکی هم نیست، مگر همین طوری می‌شود خلع ید کرد، همین طوری مگر می‌شود گفت آقای کارخانه‌دار بفرما برو!.

این صدتاً جوان کی اند؟ یک مشت بدینت فلک زده رستازده‌ای که دست‌هایشان روی باغات همین اربابها پینه زده است، بکم توی این ادارات چه خبر است؟ بگذار برای شما این جمله را هم بگویم: یادم می‌آید آقای خامنه‌ای بعد از قضیه ۱۴ اسفند انشکاگرفداش در نماز جمعه (تهران) گفت که ما حرف خیلی داریم ولی مصلحت نیست که بگوییم ما حرف خیلی داریم ما را محاکمه کنید تا به عنوان متهم از خودمان

انتظار ترورهای پی در پی شخصیت‌هایمان نشسته‌ایم این چیزی نیست جلبها یکی پس از دیگری ولی خدا نکند روی معلوم بشود که کاهی بعضی جلیلی‌های خدا نخواسته با تلفن‌های دوستان ناآگامی بوده باشد، تحیریک شده باشد. بهوش باشید بیدار باشید. آری خانواده شهید مدافع: من شرم داشتم که در حضورتان ظاهر بشوم زیرا حق دارید فکر کنید تو فریاد می‌کردی. تو هنوز نمردی، تو هنوز زنده‌ای، ولی عزیز ما رفت. ولی خواستم به شما عرض کنم که اگر من فریاد کردم اگر به خودم بباوارام واقعاً "برای وضع پسر شما گریه می‌کنم برای اینکه ده دقیقه قبل از این رسانیست این کشور بهناونمی‌دهم حائی بروم که صحبت توی روستا بکند موفق بشود. اصلاً" من آنجا نمی‌روم، من نوعی بفهم که تو خدای نخواسته اینقدر حواست پرت شده، که من نمی‌گذارم حریم تو به هم بخورد من نمی‌روم نا ضد انقلاب جری بشود، چرا برای اینکه او الان منتظر است تا یک، یک‌ما اول ترور اندیشه و فکری در حضور مردم بشویم بعد هم که (مارا) کشتنند، مردم بگویند: الحمد لله انقلاب نجات پیدا کرده! ما کوچکتر از آن هستیم که این مقایسه را بکنیم ولی می‌گوییم بهوش باشید، فضل الله نوری مجتهد بزرگ انقلاب مشروطیت بگو خوبی دوران خودش، بگو ۲۳ سال به عنوان ضد مشروطه و ضد انقلابی تو پرده‌های تبلیغات سوء دشمن چهراش مخفی ماند. انقلاب اسلامی ایران چهره‌اش را آشکار کرد. میدانی شیخ فضل‌النوری را چطور کشتن، با فربیکاری با دور و منطقتان هم: انان الله و انانالیه راجعون. ناگواری که دارد تو پدر شهید و مادر شهید هم هست این است که همین عزیزان همین جوری ترور می‌شوند همان‌جوری که انتظار نمی‌رود. نرسد آنروز که چهره‌ها را خراب بکنید بکنید بکنید، بعد هم که کشته شد بیاییم با اشک تماسح، بگوئیم: آخی جوان خوبی بود اما ناپخته بود، ناپخته بود مدارا نمی‌کرد سازش نمی‌کرد تسلیم نمی‌شد! گناهش این بود که با شاهنشاه آریامهر کنار نمی‌آمد؟! سازش نمی‌کرد چیه؛ جوان خوبی بود چیه؛ کنار نمی‌آمد چیه؛ باکی؛ با دست بوسان رژیم شاه؟!

انجمان‌های اسلامی دهات را تحریک می‌کند اگر فلان جوان آمد تودهات سخنرانی کرد جلسماش را به هم بزنید. مرد حسابی توانید کلاه سر خودت می‌گذاری، این جوان که عشق سخنرانی ندارد. این را باید آن روز می‌گردی که ما دههزار آدم آمدیم در خانهات - گفتم: اللہ اکبر+ببرای نماز ببا. مصلحت ندیدی از خانه، برای (اقامه) نماز تشریف بباوری، آنروز باید می‌آمدی بگوئی: سخنرانی این آقا و آن آقا را به هم بزنی! حالا که مسئله‌ای نیست، حالا که من اجازه نمی‌شوند بهناونمی‌دهم حائی بروم که صحبت توی روستا بکند موفق بشود. اصلاً" من آنجا نمی‌روم، من نوعی بفهم که تو خدای نخواسته اینقدر حواست پرت شده، که من نمی‌گذارم حریم تو به هم بخورد من نمی‌روم نا ضد انقلاب جری بشود، چرا برای اینکه او الان منتظر است تا یک، یک‌ما اول ترور اندیشه و فکری در حضور مردم بشویم بعد هم که (مارا) کشتنند، مردم بگویند: الحمد لله انقلاب نجات پیدا کرده! ما کوچکتر از آن هستیم که این مقایسه را بکنیم ولی می‌گوییم بهوش باشید، فضل الله نوری مجتهد بزرگ انقلاب مشروطیت بگو خوبی دوران خودش، بگو ۲۳ سال به عنوان ضد مشروطه و ضد انقلابی تو پرده‌های تبلیغات گرفتن، با گول زدن گاز زنده‌گشدن به ضد انقلاب و فرست طلبها، از یک مجتهد نجف تکفیر او را گرفتند و امضاء قتل او را گرفتند. کجا کشتنند؟ توی میدان تپخانه تهران کشتنند. ملای بزرگ، عمامه بزرگ‌آمد این را بردند. کی کشت، کی اجراش کرد؟ اجراء اعدامش را یک‌اومی کرد. پسر خبیثش آمد، پدرش را دارندادار می‌زنند نگاهی باو کرد و کف زد، مردم کف زدند پدر یک نگاهی تند به او کرد. پدر که گردش کشیده شد بطرف قبله رفت.

آخرین درس شیخ فضل‌النوری به مبارزین و روحانیون پرسش آمد یک نگاه به سر مرده‌پدر کرد و دید و حشت کرد... بطرف

ابودر گیلانم، یا خوشت می‌آید؛ یا نه. به تو بگویم آقا اینجا پرتو اینجا استباهی، اینجا میزان باش، اینجا چنین باش و بدان که این آدم، آن آدم، آن جوان با اسلام باید تربیت شود. مگر نمی‌دانی که امام بزرگوار ما آیت الله العظمی امام خمینی (صلوات حضرات از جلسات درس قم که می‌آمد پشت سرش بیرون، خیابان پشت سروش طلاق راه می‌افتدند. آقا برمی‌گشت: کجا، چه کار دارید فرمایشی دارید؛ نه، آقا می‌خواهیم خدمتتان باشیم. می‌فرمود: اگر شوالی دارید مطلبی دارید، و گوئه مرا تنها بگذارید. می‌آمد تا کسی سوار می‌شد می‌فت، تنها – تنها – تنها. رهبر مسئول باید تنها بتنگرد، تنها ببیند، مشورت بکند ولی تنها بر مبانی اعتقادات درست تصمیم بگیرد... تلفن ما با تحریک است. نامه نوشتن ما تحریک است اضافه کردن‌های ما با باورکردن‌های ساده است. باور کن.

کی گذه؛ همه جوانان زیبا و حزب‌الله‌ی شهر که یک روز کفن می‌پوشیدند و جلوی ضد انقلاب سینه سپر می‌کردند و امروز هم یکی دارند شهرها را ترک می‌کنند و دارند می‌روند در جبهه و شربت شهادت می‌نوشند، اینها ضد آخوند و ضد انقلاب‌بند؛ کی گفته‌بچه‌های حزب جمهوری لاھیجان آنروزی که رجوى دستور داد مدارس تعطیل بشیود همه برپزند خیایانها، علیه بهشتی شعار بدنهند. دکانها همه تماشاگر بودند بازار تماشاگر بود آدم یک گشته تو شهر زدم. دیدم وضع عجیب است چهار، پنج هزار به صوف منظم چهار تا چهار تا با فاصله‌های یک متري، همه آماده جوان نونهال – بر غرور، جوان پرشور همه با یک فریاد همه با یک فرمان پورش می‌کنند ساختمانهای آپارتمانی را نابود می‌کنند اینها دارند در این شهر شعار می‌دادند ارتجاج نابود باد بهشتی... یک دفعه متوجه شدیم که شش هفت تا جوان حزب‌الله‌ی جلوی حزب جمهوری اسلامی آمدند. جلوی این سیل عظیم ایتسادند گفته‌ند: "اگر کشتن است ما را بکشید، شما خائن‌اید شما می‌دانید یا نمی‌دانید به نفع امریکا دارید کار می‌کنید" خدایاتو

یک ملائی که آنجا بود رفت، فوراً "این را بروگرداند گفت: توبخیبی تو به پدرت رحم نکردی به طرف من چرا می‌آئی. این مرد آگاه آن لحظه آخر مستخدمش را صدا کرد توجیش مهربی بود که پای نامه‌ها مهربی‌زد. مهربی را در آورد، به او داد و گفت: آن را نکه تکه بکن. میدانی چرا؟ به همه مبارزین و شما برادران بزرگ روحانی درس داد که آقا ساده اندیشه نکنید از شما هر امراضی را نگیرند. در این مهربها پای هر نامه‌ای نیاد. گفت: نکند این مهربها در لباس بماند این را دشمن بردارد یک نامه‌ای به اسم من جعل بکند و وزیر نامه مهر من (را) بزند. مهرب را جلوی چشم مردم تکه که کرد خرد کرد. و بعد گفت حالاً طناب‌دار را بکشید. عمامه‌اش را به طرف مردم پرتاب کردند مردم عمامه‌اش را تکه کردند به خانه‌ها برند مردم بعنوان نذری عمامه فصل ... نوری را خانه برند ولى آنقدر خفه‌شان کرده بودند که یکی داد نزد آقا؛ این مجتهداست ولى از این مهرب برای شما بگوییم مجتهد نجف آنکه حکم اعدام داد، دو باره فهمید که آی، قصیه چیز دیگر است.

این آقا می‌گوید: مشروعه حکومت اسلامی، مشروطه بازگشت به استبداد دیگر است فریب است ضد دین است، حکمک را پس گرفت داد دست روحانی دیگر استعمار فهمید که حکم دارد پس گرفته می‌ود توی راه سامرا آن پیام‌آور را و آن روحانی دیگر را مسموم کرد. تا خبریات به ایران رسید، فصل الله نوری اعدام شده بود! آمدی جانم‌بفربانت ولى دیر آمدی، حالاً چرا؟!

آن روز نیاید که بگوئیم اخی – چرا غافل شدیم، دشمن حریبه کاری خودش را امروز بکار گرفته، آن تحقیر است آن تحمیق است آن تدلیس است دورقاب چینی‌هاست آن چاپلوسی‌هاست آن تملق‌هاست. علی فریادش در دل تاریخ اسلام بلند است که بر روی مدادهان و دروغ برداران خاک بپاشید خوش‌تان می‌آید که من بگویم: قربانت – خیلی آدم خوب هستی همه قیافه‌ات هم زیباست! انصاف را ببینم که من

می‌دانی یک آخوند آنروزها نبود، من نمی‌خواهم جسارت کنم ولی اینها به عشق روحانیت اینکار را کردند اینها به اسم باور از اسلام و امام این کار را کردند والان هم همین‌اند (تکبیر).

اینها را به عنوان تذکر به یکدیگر اشاره کردیم و بهوش باشد بجای خصوصیات‌ها بجای باوراندن دشمن از ناهماهنگی‌ها که آخرین حریبه پویسیده و هم در جای خود (حریبه) کاری دشمن است دست بودارید و به ارزش‌های اسلامی بنگردید، فرزندان صادق انقلاب را به آغوش باز به استقبالشان برویم. و آنچه که مهم است من به شما عرض می‌کنم:

تمام شهرها پر از پاسدار بکیم ضد انقلاب ممکن است پروردش بکنند ولی یک چیز، کار می‌کند. مگر توی انقلابات دنیا اینجوری نیست؛ انقلابات جهان، اولین انتخاباتی که می‌کنند تمام شهر را پر از اسلحه بدست می‌کنند. ولی انتخابات جمهوری اسلامی - اولین انتخابات این انقلاب شما یادتان است چند تا اسلحه بدست تو شهر می‌دیدید، الا گردش‌های عمومی داشتند که بعضی شبیث‌ها را شناسایی بکنند، سر کدام صندوق فردی مسلح شما را به دادن رای و ادار می‌کرد! چطور بود (جون) دشمن هماهنگی و همراهی را باور کرده بودند، تنها راه دفع دشمن و ایجاد نایاوری در روحیات دشمن این است که ما به او بفهمانیم که این مرحله را هم با آگاهی و با موقعیت پشت سر می‌گذریم و ما فریب شما را نمی‌خوریم.

موسسه مطالعات مبارزات اسلامی

در اینجا اعلام می‌کنم من نگران این شهر هستم من در شهر بعضی منافقین رامی‌بینم که این‌ها در بعضی پرونده‌ها متهمند به شرکت در فراهم کردن اسلحه برای ترور حزب الله، یک ماه زندان نمانده ول می‌گردد، توى شهر نمی‌توانید زندانی نگذارد؛ حالا کموضع آرام است حالا کددیگرما در زندانی می‌آید توى دادسرا پس گردن دادستان بزنده، تحریک نمی‌شود بیاید جلوی دادسرا، بعد هم که رفق‌شناسائی بکنی، جام بزرگ دادسرا را می‌شکند و از توى سوراخ آن در می‌رود. این مادر زندانی است یا عضو خانه تیمی؟! چهار تا پنج سوراخ را

خوب بسایم امروز تا فردای همان - پنجاه سال هم اگر ماندیم همیشه امروز تا فردامی بینیم . ما شما را یادآور می‌شویم کربلای حسین را شما را یادآور می‌شویم دل پردرد ما در علی اکبر و پدر علی اکبر، املیلا و حسین را شما را یادآور می‌شویم همه آن عزیزان که پسر شما و فرزند شما و فرزندان انقلاب ما از شهدای مادر برخوردهای با خانواده‌های شان در میان می‌گذاشتند (مگر) فرزندان شما بارها به شما نگفتند : ما راهمن را انتخاب کردیم ما رفتی هستیم شما، بجهه‌هایتان همین بودند بجهه‌هایتان پیروز شدند امتحانات شان را داند راستی کلاسی را که می‌خواستند بدان نائل شدند ماها هنوز مانده‌ایم و داریم در جا می‌زیم ! استان می‌سوزد حق هم دارید عاطفی است . . . گریه‌می‌کنید، اما گریه‌هایتان را متوجه کنید به دل پردرد همه مادران و پدرانی که جلوی چشم‌شان چهارتا، پنچتا در مقابل بیماران دشمن در خوزستان در کردستان در دلبستان دویست . تا ، دویست تا بجهه‌های تو نهال عازم خانه به مدرسه را به مسلسل بستند و گشتند . چهای دست و پا می‌زد و هنوز زنده بود سرباز ایرانی سر نیزه به چشم او فرو برد سرینیزه در گلوی او گذاشتند شد . دل شما را بگذارید به پیش رهبر انقلاب . شما اگر دریک شهر باشید دو تا سه تا آدم با شما را بیطهداشته باشد هر سه تاشان هم مصیبت ببینند واقعاً نمی‌دانید با ینچه‌خطوات بروخود بکنید . خدامی داند کاهی آدم فکر می‌کند این امام طی آن سرخ صدر با آن روح گشاده بروخود می‌کند که دشمن را دارد می‌لرزاند و دوست را دارد سر شار از باور و امید می‌کند .

شما خانواده مدافع در این مسیر هستید و از خدا میخواهیم با یاد کربلای ابا عبدالله و سوز دلهای شب عاشورای عاشقان خدا، بر قلوبتان تسکین الهی داده شود (الهی آمین) بار پروردگارا ما را از خواب غفلت بیدا بفرما بار پروردگارا (یاس عمومی بر وجود دشمنان ما مستولی بفرما - بار پروردگارا : امید روزا فزون بر قلوب مومنین از سور ایمان بتتو بتایان . بار پروردگارا : یاران صادق انقلاب زمندگان ما

را به پیروزی نهائی نائل بفرما بار پروردگارا دل سوزان این انقلاب در هر لیاسی هستند، خدمتگزاران صادق، علماء عاملین ما خواسته رهبر کبیر انقلاب بر عمر پر برکت‌شان بیفزار (آمین) .

بارپروردگارا : دست دشمنان، خواسته نوکران منطقه‌ای آنان در خلیج بالاخص صدام کافر از سر مستضعفین و مسلمین ایران کوتاه‌بفرما (آمین) .

باشیست این کشور پنهان‌اور سایه افکند: ای
بارپروردگارا : لحظه مرگ ما لحظه شهادت ما قرار بده . (آمین)



ir

inna

دفتر جماعت اسلام قویانی
لائف شرع استان کهگilan

نیلے

سے ہے صد حوالہ رہ لیں لیں ہے وحی میر علام
بیکر رائے دہلوی سعید رائے لعلی
رائے نور پھنگر رائے لعلی

بلکہ احمد بن حنبل سے ہے مدعا

تلذیز اپنی پھنگر سعید وحی میر محمد
بیلاضت کردہ میر سعید ناریہ را اڑا کریں

دی ریاضت میں لے کر فوجی خود کی کامیابی

رہبر معظم انقلاب در طہوی زمان کا نہاد
ایک بیانیہ کیا ہے کہ میں نے میں نے کہ میں نے
+ نہم میں کوئی نظریہ نہیں تھا میں نے کہ میں نے کہ میں نے
+ ایک بیانیہ کیا ہے کہ میں نے کہ میں نے کہ میں نے

دار رجوع استان کهگilan برستانتیہ
دار رجوع استان کهگilan برستانتیہ

تاریخ ۲۰۱۴ء

رہبر معظم انقلاب در طہوی زمان کا نہاد
ایک بیانیہ کیا ہے کہ میں نے میں نے کہ میں نے
+ نہم میں کوئی نظریہ نہیں تھا میں نے کہ میں نے کہ میں نے
+ ایک بیانیہ کیا ہے کہ میں نے کہ میں نے کہ میں نے

رہبر معظم انقلاب در طہوی زمان کا نہاد
ایک بیانیہ کیا ہے کہ میں نے میں نے کہ میں نے
+ نہم میں کوئی نظریہ نہیں تھا میں نے کہ میں نے کہ میں نے
+ ایک بیانیہ کیا ہے کہ میں نے کہ میں نے کہ میں نے

از سخنان شهید مظلوم حاج شیخ ابوالحسن کریمی:

قرار نیست که
ما بمانیم، ارزش‌ها

محوب شود، قرار است مامحو

بشویم و ارزش‌ها
 بماند.

www.rangeiman.ir

از سلسله انتشارات ستاد بزرگداشت شهادت حاج شیخ
ابوالحسن کریمی